

تدوین کننده و پژوهشگر: دوشی چی

از صفحات تاریخ : حوادث در افغانستان چگونه شکل گرفت؟

«قسمت هفتم»

دام ها چگونه چیده شد؟



((تلاش کردم تا در این نوشته های تاریخی زیباترین اشعار و نایاب ترین تصویرها تهیه و به پیشگاه شما عزیزان تقدیم گردد. هدف از انتخاب تصویر مستند سازی و حقیقت نگاری را افاده مینماید و مزین شدن با اشعار شیوه ی جدیدی است تا از یکطرف بحث های تاریخی را با شعر صیقل داد و از جانب دیگر خواننده را از یک نواختی بیرون کرد...))

با صدای ناله اش از دور
با دو چشم کور
باد می آید
سنگها را سخت می ساید
تن بهر خاکی می آید
می زند بر هر دری انگشت
برگهای زنده را هر آن
می گرداند اندر دست و
می چرخاند اندر مشت
خشم تو از کیست
اینهمه غوغا برای چیست ؟
از چه می بالی به خود یا از چه می نالی ؟
لانه ی موری به هم خورده است
بچه ی پروانه ای در راه تو مرده است
دشمنیهایت برای چیست ؟
بی قراریها برای چیست ؟
باد بازیگوش خاموش است
چون یادبست کز خاطر فراموش است
به خود می خواند از هر گوشه
با رازی اسیری را
و اندر پیش می گیرد
هراسان هر مسیری را
چه ناآرام می کوی ؟
چرا اینسان می آشوبی ؟
پیامی هست در نجوای امروزی
نجوای بد آموزت ؟

نمی بینید چشم را
که هم بیدار و هم باز است ؟
نمی بینی افق در پیش من گسترده ، دل‌باز است ؟
نمی بینی مرا هر لحظه آغاز است ؟
برای من به خود بالیدن از هستی
و یا رنج تهی دستی چه ناساز است ؟
دل باد از هوا خالی است
برای باد دشمن بودن و دل‌بستگی
سهل است ، پوشالی است
من از زیبایی و زشتی چه می دانم
نه در خشکی نه در دریا ، نمی مانم
مرا با خشم یا نفرین
مرا با روزگار تلخ یا شیرین
مرا با سفره ی بیرنگ یا رنگین
نه کاری هست
نه بر دوشم
ز اوقات و ز اوصاف گذشته
رنج هستی
خواب و سرمستی
نه آثاری نه باری هست
و بهر بودنم ، آسودنم هر دم شعاری هست
فضای ذهن من پیک است از امروز و از فردا و از دیروز
و از هر روز
برای من هدف پوچ است
حیات باد در کوچ است. (آزاد)

جهان امروز بحرانی ترین دوران خود را در تاریخ دنیای جدید تجربه می‌کند. از پی حوادث غم‌انگیز یازدهم سپتامبر، ایالات متحده آمریکا با به خدمت گرفتن نیرویی نظامی که از جنگ جهانی دوم تا کنون سابقه نداشته به ماجراجویی میلیتاریستی جدیدی دست زده که آینده بشریت را با خطری جدی مواجه کرده است. چند ساعت پس از فرو ریختن ساختمان های مرکز تجارت جهانی و پنتاگون، دولت بوش بدون هیچ مدرک قابل اعتمادی اسامه بن‌لادن و القاعده را به عنوان مظنون شماره يك این حمله معرفی کرد. وزیر امور خارجه امریکا کالین پاول این عمل را "اعلان جنگ" ارزیابی کرد و در همان شب جورج دبلیو بوش در يك سخنرانی تلویزیونی اظهار داشت: "ما میان کسانی که این عمل تروریستی را انجام داده اند و دولت هایی که آن ها را در خود پناه می دهند، هیچ تفاوتی قائل نیستیم." رییس سابق سازمان سیا، "جمیز ولس" پای "کشورهای مسئول" را به میان کشید و به این ترتیب خاطر نشان ساخت که يك یا چند کشور خارجی در این جریان دست داشته اند. مشاور سابق امنیت ملی "لارنس ایگل برگر" اعلام کرد: "به آنان نشان خواهیم داد زمانی که به ما حمله می کنند قادریم با نیرویی بی رحمانه تلافی کنیم." رسانه های گروهی غربی به نوبه خود با استناد به اظهارات رسمی، آغاز "عملیات تنبیهی" علیه اهداف غیرنظامی در آسیای مرکزی و خاورمیانه را مورد تایید قرار دادند. ویلیام سافیر در نیویارک تایمز اظهار داشت: "زمانی که پایگاه های انسانی که به ما حمله کردند را دقیقاً شناسایی کردیم باید آن ها را چنان مورد حمله قرار دهیم که بفهمند کیفر خسارت هایی که بر ما وارد کرده‌اند را به چه شکل خواهند پرداخت و با دولت هایی که آنان را مورد حمایت قرار داده‌اند مستقیم و یا غیرمستقیم برخوردی خواهیم کرد که به فروپاشیشان منجر شود." بدینسان بوش و همکاران وی، به مدد رسانه های گروهی، افکار مردم غرب را برای قتل عام بیرحمانه غیرنظامیان آماده می کردند.

نقش اسامه بن لادن



من پیش از شلیک تهدیدی
 باورم را بر زمین نهادم
 و استواری ام را در پشت سرم
 من بی هیچ مقاومتی
 غرامت لاشخورهای گرسنه را پرداختم
 و باورم را بر سفره ی آنان نشاندم
 و جنگ پایان نیافت. کریمی

دولت یوش "جنگ با تروریسم" را بهانه قرار داد تا نه تنها هزاران مردم بی گناه افغانستان را بمباران کند بلکه به جنگ به اصطلاح "تروریسم داخلی" برود. اما واقعیت آن است که اسامه بن لادن که آمریکا او را مظنون شماره یک حمله تروریستی در نیویارک و واشنگتن معرفی می کند یکی از دست پروردگان سیاست خارجی امریکاست و سازمان سیا او را در جریان جنگ افغانستان- شوروی برای مبارزه بر علیه شوروی به خدمت گرفت. القاعده و اسامه بن لادن در حقیقت برای سازمان سیا یک ابزار اطلاعاتی را تشکیل می داد. سازمان سیا در دوران جنگ سرد و حتی بعد از آن با استفاده از سرویس های اطلاعاتی نظامی پاکستان نقش مهمی در تربیت مجاهدین افغان بازی کرد. چنان که ارتباطات بن لادن و دولت کلینتون در حوادث بوسنی و کوسوو با اسناد کامل در پرونده کنگره آمریکا موجود است چند ماه پس از حوادث یازدهم سپتامبر وزیر دفاع رامسفلد با اظهار این که دستگیری و استرداد بن لادن به مثابه پیدا کردن یک سوزن از میان یک خرمن است غیرممکن بودن این مهم را خاطر نشان ساخت. اما ایالات متحده قبل از یازدهم سپتامبر بارها امکان دستگیری و استرداد بن لادن را داشت. این سعودی تحت تعقیب چندی قبل از حمله یازدهم سپتامبر در یکی از بیمارستان های دبی به خاطر عفونت کهنه کلیوی بستری شده بود. اما اگر بن لادن در آن زمان دستگیر می شد دیگر بهانه لشگرکشی همه جانبه به آسیای مرکزی از میان می رفت. ژوئیه ۲۰۰۱ : اسامه بن لادن در بیمارستان آمریکایی دوی، واقع در امارات متحده عربی. دبی یکی از هفت امیرنشین امارت متحده عربی در شمال شرقی ابوظبی قرار دارد. به نوشته روزنامه فیگارو یازدهم اکتبر ۲۰۰۱ ملاقات مخفی بین بن لادن و یکی از نمایندگان سازمان محلی سیا در ژوئیه دو هزار یک در این شهر ۳۵۰ هزار نفره انجام شد. یکی از مدیران اداری بیمارستان آمریکایی دبی تصدیق می کند که "دشمن شماره یک" از ۴ تا ۱۴ ژوئیه در آن بیمارستان بستری بوده است. "در زمان بستری بودن بارها افراد خانواده و شخصیت های سعودی و امارات به ملاقات وی آمدند. در همین دوران نماینده سازمان سیا در محل که بسیاری از ساکنان وی را می شناسند با اسانسور اصلی بیمارستان به اتاق بن لادن رفت. وی چند روز بعد در مقابل تعدادی از دوستانش با غرور عنوان کرد که به ملاقات میلیونر سعودی رفته است. روز پانزده ژوئیه یعنی یک روز بعد از عزیمت بن لادن به سمت کوئته پاکستان با مامور سیا از طرف مقامات مسئول توسط مرکز خودش تماس گرفته می شود. اف.بی.آی - پلیس فدرال آمریکا- که رد بن لادن را دنبال می کرده است در تحقیقات خود روابط سازمان سیا را با "دوستان اسلامگرا" کشف می کند. از همین رو ملاقات در دبی را هم نوعی دنباله منطقی "بعضی سیاست های آمریکایی" تلقی می کند و آن را پیگیری نمی کند.

- بستری شدن مجدد بن لادن در دهم سپتامبر دو هزار و یک : این بار بن لادن مهمان، دوست هم پیمان ایالات متحده یعنی پاکستان است. روز دهم سپتامبر یعنی درست یک روز قبل از حمله تروریستی به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون، بن لادن در یکی از بیمارستان های نظامی پاکستان دیالیز می شود. سرویس اطلاعاتی ارتش پاکستان ای.اس.ای به شبکه سی.بی.اس اعلام می کند که بن لادن در یکی از بیمارستان های نظامی راولپندی در ستاد فرماندهی ارتش پاکستان تحت درمان قرار گرفته است. طبق اظهارات یکی از پرستاران، کارکنان سرویس اورولوژی با گروهی دیگر که پرسنل معمولی نبودند جایگزین شده بودند. طبق اظهارات همین پرستار که نمی خواست نامش فاش شود، این عمل به دلیل معالجه یک "شخص مهم" انجام گرفته بود. قابل ذکر است که بیمارستان اکیبی از نیروهای

ارتش پاکستان را که ارتباطی تنگاتنگ با پنتاگون دارند جایگزین اکیب عادی بیمارستان می‌کند. مستشاران آمریکایی مستقر در راولپندی از نزدیک با نظامیان پاکستان همکاری دارند. با همه این احوال کوچکترین اقدامی جهت دستگیری "دشمن شماره یک" ایالات متحده انجام نمی‌گیرد.

حمایت های سخاوتمندانه از طالبان



پرنده بودن روزی پرنده وار شدن
و از بهار گذشتن
به آن حقیقت نومیدوار پاسخ گفتن
به آن حقیقت تلخ
و با دا پریشان باد از همه ی شهرهای خفته گذشتن
و در تمامی راه
چه ناامیدان دیدن
پرنده وار شدن
و در حقیقت روشن
همیشه رازی بودن. آزاد

در حالی که رسانه های گروهی غربی به تقلید از دولت بوش، طالبان و گروه القاعده بن‌لادن را به عنوان " نماینده شرارت" معرفی می‌کنند اما از ذکر این نکته خودداری می‌کنند که به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان در سال ۱۹۹۶ در سایه کمک های نظامی آمریکا میسر شد، کمک هایی که توسط سرویس اطلاعات پاکستان- ای.اس.ای- کانالیزه می‌شد. براساس اطلاعات هفته نامه جینس دیفنس نیمی از تجهیزات دولت طالبان از طریق پاکستان و به وسیله سرویس اطلاعاتی این کشور در اختیار آنان قرار گرفته است. تحمیل يك دولت اسلامی با پشتیبانی سرویس اطلاعاتی پاکستان و طالبان رادیکال جوابگوی منافع ژئوپولیتیک آمریکا بود. هدف واقعی آمریکا از کمک به طالبان در ارتباط مستقیم با مسئله نفت بود و به همین دلیل طالبان قبل از آن که دولت خود را در کابل تشکیل دهد هینتی به هوستون تگراس اعزام کرد تا با شرکت یونوکال در جهت ایجاد شبکه انتقال لوله های گاز مذاکره کند. در این مورد در فصول آینده سخن خواهیم گفت.

به خدمت گرفتن وسیع ترین نیروی نظامی از جنگ دوم جهانی تا کنون آمریکا می‌کوشد به افکار عمومی بقبولاند که می‌خواهد با تروریسم بین‌المللی مبارزه کند، اما قصد این کشور در حقیقت آن است که با استفاده از ماشین جنگی خود محدوده زیر نفوذش را نه تنها به آسیای مرکزی و خاورمیانه بلکه به شبه قاره هند و خاور دور گسترش دهد. افغانستان کشوری است که از نظر استراتژیک به دلیل داشتن مرزهای مشترک با شوروی سابق، ایران و چین اهمیت فراوان دارد و ایالات متحده قصد دارد حضور نظامی خود را در این کشور به صورت دائمی درآورد. افغانستان علاوه بر این در مرکز پنج کشور قرار دارد که دارای قدرت اتمی هستند یعنی روسیه، چین، هند، پاکستان و قزاقستان. در همین راستا دولت بوش با دستاویز مبارزه با تروریسم می‌کوشد در چند جمهوری سابق شوروی از جمله ازبکستان، قزاقستان، تاجیکستان و قرقیزستان پایگاه های نظامی ایجاد کند.

دستگاه نظامی و اطلاعاتی آمریکا - سیا - زیر سایه دولت بوش و با کمک وال استریت (یعنی صاحبان عمده کمپانی های صنعتی و نظامی ایالات متحده) افسار سیاست خارجی کشور را به طور کامل در اختیار دارد. تصمیم هایی که همگی ماهیت سیاسی دارند توسط پنتاگون و سیا پشت درهای بسته صورت می‌گیرند. به نحوی که نهادهای سیاسی و از جمله کنگره آمریکا به نهادهای تشریفاتی تبدیل شده اند. در حالی که افکار عمومی آمریکا هنوز گمان می‌کند در کشوری "دمکرات" زندگی می‌کند، رییس جمهور ایالات متحده به يك عامل روابط عمومی مبدل شده است که عملاً در جریان بخش ناچیزی از سیاست های خارجی دولت قرار دارد. در بسیاری مواقع به ویژه آنجا که به سیاست های

بین‌المللی مربوط می‌شود بوش در جواب دادن تردید می‌کند و هنگامی که جرئت می‌کند به سئوالات مربوط به جهان پاسخ دهد بی‌تجربگی و ناآگاهی اش کاملاً آشکار می‌شود. حتی با وجود اتکا به نفسی که به خود دارد نمی‌تواند دچار اشتباهات فاحش نشود! مثلاً در جریان مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۰۰ یک خبرنگار از فرماندار بوش در مورد طالبان سؤال می‌کند.

وی دستپاچه‌شانه هایش را بالا می‌اندازد. خبرنگاری دیگر به کمکش می‌آید و اشاره می‌کند که بحث درباره افغانستان و تبعیض در مورد زنان آن کشور است. بوش در پاسخ می‌گوید: «بله بله طالبان در افغانستان و سرکوب همه گمان می‌کردم در مورد یک گروه راک صحبت می‌کنید! می‌بینید که اطلاعات رییس‌جمهور آمریکا در مورد مسایل دیگر کشورها در چه حدودی است! حتی در مورد مسایل مهم سیاست خارجی که بر لب‌های تقریباً همه جریان‌داران نیز اطلاعات بوش ناچیز است و این‌ها مسایلی است که در صورت انتخاب شدن به عنوان رییس‌جمهور باید به حل آن‌ها بپردازد. اظهارات بوش در مورد طالبان که در مصاحبه با خبرنگار گلامور عنوان شد توسط بسیاری رسانه‌های خارجی منعکس شد و مورد تفسیر قرار گرفت اما تنها اندک روزنامه‌های آمریکایی آن را ذکر کردند. چه کسی در واشنگتن تصمیم‌گیرنده واقعی است؟ این که از نظر قانونی تنها رییس‌جمهور است که می‌تواند دستور پرتاب اولین بمب اتمی را صادر کند تغییری در صورت مسئله نمی‌دهد. واقعا تصمیم به عملیات گسترده میلیتاریستی که آینده همه ما و امنیت جهانی را به قمار گذاشته است، توسط چه کسانی اتخاذ می‌شود؟ به بیان دیگر آیا رییس‌جمهور آمریکا به جز خواندن بیانیه‌های رسمی دارای قدرت سیاسی دیگری هم هست یا فقط به عنوان یک مهره تحت اختیار سازمان نظامی پنتاگون و سرویس‌های امنیتی سیا است؟

طراحان نظامی تصمیم‌گیران واقعی اند!

استراتژی‌های نظامی دولت، پنتاگون و سازمان سیا تنظیم سیاست خارجی آمریکا را به عهده گرفته اند تا "نظم نوین جهانی" را محقق سازند. آن‌ها نه تنها با سازمان آتلانتیک شمالی - ناتو - بلکه با رهبران صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی ارتباطی ارگانیک و اندام وار دارند. موسسات مالی بین‌المللی نظیر صندوق بین‌المللی پول که در واشنگتن مستقر هستند و در ارتباط تنگاتنگ با وال استریت و صاحبان مجتمع‌های نظامی و صنعتی آمریکا قرار دارند، اکنون دکترین مداوای اقتصادی کشورهای در حال رشد و جمهوری‌های سابق شوروی را دیکته می‌کنند. این سیستم به دستگاه واقعی قدرت متکی است، یعنی بانک‌ها و موسسه‌های مالی بین‌المللی، شرکت‌های صنعتی-نظامی و سازندگان اسلحه، گول‌های نفتی، موسسات بیوتکنولوژیک - شرکت‌هایی که تولیدات مرکب دارند (نظامی و غیرنظامی مثل جاگوار.م) و موسسات خبری که یا سازنده خبر و یا قلب‌کننده خبر برای انحراف افکار عمومی هستند، پایه‌های قدرت و تصمیم‌گیری را در واشنگتن تشکیل می‌دهند!

در زمان دولت ریگان مسئولان بلندپایه دولتی دلارهای مواد مخدر - نارکودلار - را خرج کمک مالی و تحویل اسلحه به کنتراها بر علیه دولت نیکاراگوئه کردند. خنده دار اینجاست که تمام این مقامات بلندپایه دولت ریگان و مسئولان افتضاح ایران گیت در دولت بوش پست‌های کلیدی را اشغال کرده اند. همین عاملان رسوایی ایران گیت امروز با اختیارات تام مشغول برنامه ریزی به اصطلاح جنگ بر علیه تروریسم هستند! بوش با جستجو در تاریخ خانه‌های حزب جمهوریخواه به انتخاب کسانی دست زده است که در سال ۱۹۸۰ در خرید اسلحه از ایران برای کنتراس شرکت داشته اند. ریچارد آرمیتاژ (که اکنون پست معاون وزیر را در دولت بوش بر عهده دارد) همکاری نزدیکی با اولیور نورث داشت و به همین دلیل به معاونت در قاچاق اسلحه و خرید از ایران به نفع کنترا متهم شده بود. اولین انتخاب بوش از این قماش افراد همین ریچارد آرمیتاژ بود که صلاحیتش در کنگره سریعاً تصویب شد. وی در زمان دولت ریگان در مقام معاون وزیر دفاع و امنیت ملی انجام وظیفه می‌کرد. بوش متعاقب واگذاری این مقام به آرمیتاژ، الیوت آبرامز را که معاون وزیر دولت ریگان بود به مثابه مدیر کل شورای ملی امنیتی برای دیموکراسی و حفظ حقوق فردی و عملیات بین‌المللی منصوب کرد، پستی که به تأیید صلاحیت کنگره احتیاج نداشت. الیوت آبرامز به اتهام دروغ‌گویی به کنگره در مورد ایران و کنترا مجرم شناخته شده بود اما بعداً توسط جرج بوش مورد عفو واقع شد. ریچارد آرمیتاژ یکی از طراحان کمک به مجاهدین و "مبارزان اسلامی" در دوران نبرد افغانستان و شوروی چه در دوران جنگ سرد و چه پس از آن بود. امروز همه می‌دانند که قاچاق مواد مخدر در "مثلث طلایی" (که محور اصلی آن در افغانستان قرار دارد) یکی از منابع مالی سازمان سیا در اجرای عملیات خرابکارانه براندازی است. علیرغم پایان جنگ در افغانستان در این سیاست هیچ تغییری داده نشد. در واقع استفاده از دلارهای قاچاق مواد مخدر یکی از عناصر سیاست خارجی آمریکا را تشکیل می‌دهد. ضمن این که تجارت قاچاق مواد مخدر میلیاردها دلار سود دارد که به قدرت مالی سازمان سیا در جهت تأمین مالی عملیات غیرقانونی کمک می‌کند.

از یازدهم سپتامبر دولتی به سمت اعتبارات صنعتی - نظامی تغییر جهت داده‌اند و هم زمان بودجه اختصاص داده شده به برنامه‌های اجتماعی و آموزش و بهداشت و رفاه مردم کاهش پیدا کرده‌است. در اعتبارات دولتی بازنگری به عمل آمده و درآمدهای مالیاتی به سمت تقویت ماشین پلیسی و امنیت داخلی کانالیزه شده‌اند. نوعی "مشروعیت جدید" ایجاد شده است که نتیجه آن زیر سؤال بردن پایه‌های نظام قضایی و پامال کردن "حقوق ابتدایی" شهروندان است. در بعضی از کشورهای غربی نظیر آمریکا، کانادا و بریتانیا، پارلمان و نهادهای قانون

گذاری که به صورت دیموکراتیک انتخاب شده اند به منشا تجویز پایمال کردن حقوق شهروندان تبدیل شده‌اند. هدف از قوانین جدیدی که در این راستا تصویب می‌شوند چنان که ادعا می‌شود "دفاع از شهروندان در مقابل تهدیدات تروریستی" نیست! بلکه در واقع این قوانین در جهت حفظ و حمایت از سیستم "بازار آزاد" به اجرا گذاشته شده‌اند. این قوانین تضعیف و تهدید جنبش‌های ضد جنگ و دفاع از حقوق اجتماعی و مقابله با جنبش ضدجهانی شدن را نشانه گرفته‌اند. در شرایطی که اقتصاد اجتماعی و منابع مربوط به رفاه عمومی در حال سقوط هستند، سرریز منابع به سمت امنیت و بخش‌های صنعتی - نظامی موجد قطب جدیدی از رشد در اقتصاد آمریکا می‌شود.

نام این قانون در ایالات متحده "قانون میهنی" است. براساس این قانون تظاهرات آرام علیه جهانی شدن به اقدامی جنایی تبدیل می‌شود. به طوری که هر نوع اعتراض بر علیه صندوق بین‌المللی پول یا سازمان تجارت جهانی می‌تواند به مثابه "جنایت تروریسم داخلی" در نظر گرفته شود. برطبق این قانون "تروریسم داخلی" تمام آن فعالیت‌هایی است که قادرند "از طریق فشار یا الزام در سیاست حکومت تاثیرگذار باشند" به عنوان مثال "یک تظاهرات عادی که منجر به بسته شدن یک خیابان و جلوگیری از عبور یک آمبولانس شود" می‌تواند به عنوان "تروریسم داخلی" در نظر گرفته شود. این قانون یکی از جدی‌ترین یورش‌ها به حقوق اجتماعی در پنجاه ساله اخیر است. در ایالات متحده "قانون ضدتروریستی" که به سرعت به تصویب کنگره رسید در حقیقت ساخته و پرداخته موسسات نظامی-پلیسی و زاینده ماشین اطلاعاتی سازمان سیا است و قانون‌گذاران نقشی در آن ندارند. در حقیقت بیشتر مواد این قانون قبل از یازدهم سپتامبر و برای مقابله با جنبش ضد جهانی شدن تصویب شده بود. در نوامبر ۲۰۰۱ قانون دیگری به امضای رییس جمهور بوش رسید که در آن "تشکیل کمیسیون‌ها یا دادگاه‌هایی برای محاکمه افراد تروریست" در نظر گرفته شده است. این قانون شهروندان آمریکایی و اتباع دیگر کشورها را شامل می‌شود که متهم به کمک به تروریسم بین‌المللی هستند. برای محاکمه این افراد کمیسیون‌هایی در نظر گرفته شده که می‌توانند بر اساس اختیارات داده شده به رییس جمهور افراد را محاکمه کند. این کمیسیون‌ها دادگاه نظامی نیستند به دلیل این که در دادگاه نظامی حقوق فردی متهم در نظر گرفته می‌شود. درحالی که دادستان عمومی "اسکرافت" صریحاً اعلام کرد که تروریست‌ها لیاقت برخورداری از حقوق مندرج در قانون اساسی را ندارند. به گفته وی این دادگاه‌ها نه برای "حصول عدالت بلکه برای محکوم کردن" به وجود آمده‌اند.

در ماه‌های بعد از یازدهم سپتامبر صدها تن به بهانه‌های مختلف دستگیر شدند. دانش‌آموزان دوران دبیرستان به دلیل مخالفت با جنگ اخراج شده و استادان دانشگاه تهدید شده و یا از کار برکنار شدند. مثلاً یکی از استادان دانشگاه فلورید از نخستین کسانی بود که قربانی جنگ بر علیه تروریسم شد. پلیس فدرال آمریکا - اف بی آی - در مورد پروفسور سامی ال آریان که مدرس رایانه در دانشگاه فلوریدای جنوبی بود بدون این که وی به جرمی متهم یا دستگیر شده باشد، تحقیقاتی را آغاز کرد. پروفسور به مرگ تهدید شد و بلافاصله جودی گن شافت مسئول دانشگاه وی را از سمت خود با حفظ حقوق معلق کرد. در نوامبر ۲۰۰۱ شورای اداری و تشکل دانشجویان سابق آمریکا گزارشی در مورد عدم میهن‌پرستی در بعضی دانشگاه‌ها و طرق مقابله با آن منتشر کرد. در این سند نام صد و هفده تن از اساتید دانشگاه و کالج‌های آمریکا ذکر شده است که جرئت کرده بودند در مورد جنگ بر علیه تروریسم موضع بگیرند و یا آن را زیر سوال برده بودند. در این سند که نام آن "دفاع از تمدن" است از این استادان به عنوان "عناصر ضعیف" در واکنش ایالات متحده در مورد حمله یازدهم سپتامبر نام برده شده است.

قانون پیش گفته به اف بی آی و سیا اجازه می‌دهد که سازمان‌های غیردولتی، سندیکاها، روزنامه نگاران و روشنفکران را تحت نظر گرفته یا مکالمات آن‌ها را شنود کنند. براساس این قانون جدید پلیس می‌تواند به دلخواه خود بر علیه هر کس اقدام به جاسوسی کند. همین قانون به دادگاه‌های مخفی اجازه می‌دهد که دستور شوند هر خانه و یا بازرسی مخفیانه آن را صادر کند. اف بی آی می‌تواند سازمان‌ها و یا اشخاص را بدون در نظر گرفتن قانون اساسی کنترل تلفونی نماید. دادگاه‌های مخفی می‌توانند دستور کنترل دستگاه‌های تلفن، کامپیوترها و تلفن‌های همراه هر شهروندی را صادر نمایند. نامه‌های الکترونیکی حتی قبل از رسیدن به دست دریافت کننده و بدون اطلاع وی کنترل می‌شوند. بدون این که اصلاً جرمی اتفاق افتاده باشد و فردی مظنون یا متهم به آن باشد پیام‌های وی می‌تواند شنود شده و یا خوانده شود.

با قانون جدید قدرت دستگاه بازپرسی، بازجویی و اتهام زنی افزایش یافته و اجازه نفوذ در سازمان‌های غیردولتی، افزایش حکم محکومیت و تمدید دائمی حبس اشخاصی که حکم زندانی شدن خود را پشت سر گذاشته‌اند در آن پیش بینی شده است. در مجموع این قانون بالابردن حکم مجازات و طولانی کردن تحقیقات را در نظر دارد. براساس قانون جدید تمام جنبش‌های اعتراضی و یا مخالفت با سیاست‌های دولتی می‌توانند به عنوان جرم "تروریسم" ملی در نظر گرفته شوند. در این قانون موازین حقوق کیفری زیرپا گذاشته شده و "تظاهر به زیر فشار گذاشتن یا الزام کردن جامعه" یا "تحت تاثیر قرار دادن حکومت از طریق فشار و یا الزام" به صورت مبهم و کشداری تعریف شده‌اند که مشخص نیست چه اقداماتی و چگونه می‌توانند زندگی بشری را به مخاطره بیاندازد یا جامعه را به کاری ملزم کند. مثلاً جنبش ضد تجارت جهانی در سیاتل می‌تواند در این تعریف جای بگیرد. در واقع اگر هدف مبارزه با تروریسم بود به اندازه کافی مقررات و قوانینی که بتواند با افراد خاطی و مجرمان برخورد کند وجود داشت و لازم

نیود افرادی که به اعتراض و یا اجتماعی آرام دست می زنند را به تروریسم متهم کرد و محکومیت های سنگین برای آنان در نظر گرفت. حکومت آمریکا جنگ بر علیه تروریسم را يك جنگ دائمی و بدون مرز تلقی می کند. قانون کانادایی ضد تروریسم در خطوط اصلی خود از این قانون آمریکایی نسخه برداری میکند. در دو ماهه بعد از یازدهم سپتامبر بیش از ۸۰۰ تن در زندان های کانادا ناپدید شدند بدون آن که بتوانند با خانواده و یا وکلای خود تماس بگیرند و این در حالی بود که هنوز پارلمان کانادا قانون "ضد تروریستی" را تصویب نکرده بود. قوانین ضد تروریستی تنها به محدود کردن آزادی های فردی و اجتماعی بسنده نمی کنند. آن ها حذف "عدالت" را در جامعه هدف گرفته اند. این قوانین ما را به سمت سیستمی می برد که تفتیش عقاید و دستگیری های بدون دلیل پایه های آن هستند. به جای کیفرخواست و دادخواهی، شهادت و تایید پلیس مخفی جایگزین شده و مقوله وجود مدرک و سند بر علیه شخص بدست فراموشی سپرده می شوند. صرف در مظان اتهام قرار گرفتن مساوی با محکومیت تلقی می شود. اصل " برائت" که براساس آن همه بیگناه هستند مگر خلاف آن اثبات شود دیگر جود ندارد. کمی بعد از حمله های تروریستی یازدهم سپتامبر طرحی به نام طرح قانون سی. ۴۲ به پارلمان کانادا تقدیم شد که با اندکی تغییر در آوریل ۲۰۰۲ به تصویب پارلمان رسید. این قانون به حکومت اجازه می دهد هر مکانی را در هر زمانی منطقه نظامی اعلام کند. اگر مثلا شهر کبک در زمان برگزاری جلسه منطقه تجاری آزاد آمریکا منطقه نظامی اعلام شده بود، نیروهای نظامی می توانستند هر کس را که در محدوده این منطقه قرار داشت، حتی ساکنان آن، به تروریست متهم ساخته و برای مدتی نامحدود بدون هیچ نوع امکان تجدید نظری دستگیر کنند.

با این قانون دو ستون اصلی حقوق کیفری یعنی اصل قصد مجرمانه و اصل عمل مجرمانه در حال ناپدید شدن هستند. کفایت دولت تشخیص دهد که عملی تروریستی انجام شده است و متهم به هر صورت ممکن در آن مداخله یا شرکت داشته است تا مجرم شناخته می شود. حال قصد آن را داشته یا این عمل توسط او انجام شده است یا نه مطرح نیست. متهم حق اختیار سکوت ندارد و اصل مجرمانه بودن صحبت وکیل با موکل از بین رفته است. (مانند این که يك کشیش را مجبور کنید تا اسرار شخصی را که به او اعتراف کرده است فاش نماید!) مقوله قضاوت عادلانه و اصل امکان دفاع از متهم پایمال شده است. نام اشخاص یا سازمان های متهم به تروریسم در فهرستی جمع آوری می شوند. هر کس با این اشخاص و یا سازمان ها ارتباط دارد خود می تواند به تروریست متهم شود. نتیجتا وکلایی که دفاع از افرادی را قبول می کنند که به تروریست متهم شده اند خود در معرض خطر اتهام قرار دارند. اموال و حساب های بانکی هر متهم به تروریست می تواند توقیف و مصادره شود. مجازات ها مبالغه آمیز و دوارز انصاف هستند و در بسیاری از موارد حکم ابد صادر می شود. این ها فقط بخش هایی از طرح قانونی اساسی کانادا در مورد قانون ضد تروریسم می باشد. در اتحادیه اروپا هر چند قوانین ضد تروریستی تا حدی آزادی ها را محدود و حقوق اساسی را به خطر می اندازد ولی به حدت قوانین آمریکا و کانادا نیستند. در آلمان سبزه ها در دولت ائتلافی وزیر کشور "اوتو شیلی" فشار آوردند که طرح قانون تسلیمی به مجلس را نرم تر کند. ولی در هر صورت قانون ضد تروریستی آلمان قدرت فوق العاده ای به پلیس این کشور می دهد. قابل ذکر است که دولت آلمان در سال ۲۰۰۱ حدود سه میلیارد مارک را که قسمت اعظم آن از حذف برنامه های اجتماعی تامین می شد در اختیار سرویس امنیت داخلی قرار داده است.

بحران اقتصاد جهانی که همراه است با ورشکستگی موسسه های دولتی، بالا رفتن تعداد بی کاران، نزول سطح زندگی در سرتاسر جهان از جمله اروپای غربی و آمریکای شمالی و بروز قحطی در کشورهای در حال رشد، موجد جنگ و گرایش به حکومتی اقتدارگرا شده است.

در تراز بین المللی بحران کنونی عواقبی به مراتب وخیم تر از بحران ۱۹۳۰ دارد. جنگ نه تنها منجر به افول اقتصاد اجتماعی به نفع موسسات صنعتی - نظامی شده بلکه روند فروپاشی دولت های اجتماعی و رفاه را در اکثر کشورهای غربی تسریع کرده است. پنج روز قبل از حمله تروریستی به مرکز تجارت جهانی، رییس جمهور بوش به پیش بینی پیامبر گونه ای دست زد. وی در ۶ سپتامبر ۲۰۰۱ اعلام کرد: " بارها گفته ام تنها در زمان جنگ و رکود فعالیت های اقتصادی یا مواقع اضطراری است که می توان پول مربوط به تامین اجتماعی را مصرف نمود. من واقعا در گفتار خود صادقم!" مجموعه افکار حاکم بر کاخ سفید جان تازه ای به تقویت دراماتیک ماشین جنگی ایالات متحده بخشیده است. واژه های رکود و جنگ بدون انقطاع تکرار می شود تا ذهن مردم را برای غارت بودجه عمومی در جهت منافع سازندگان اسلحه های کشتار جمعی آماده کند و روانه کردن منابع کشور به سمت شرکتهای نظامی صنعتی را نزد افکار عمومی توجیه کند. بعد از جریان عملیات تروریستی یازدهم سپتامبر "عشق به میهن"، "وفاداری" و " میهن پرستی" نقل مجلس رسانه های رسمی شده است. امری که با این زمینه سازی ها مد نظر بوش است و با مطرح کردن "محور شرارت" - ایران، عراق، کوریاشمالی، لیبی و سوریه- کامل می شود، در حقیقت مشروعیت دوباره دادن به تقویت "دفاع ملی" و توجیه دخالت های نظامی آمریکا در کشورهای مختلف جهان است. هم زمان به جای تولید کالاهای مورد نیاز جامعه، تولیدات نظامی افزایش می یابد که به بهای نادیده گرفتن احتیاجات مردم سود سرشاری را به کمپانی های نظامی سرازیر می کند. دولت بوش با این کمک به شرکت های صنعتی- نظامی نمی تواند سیر صعودی بیکاری را که هم اکنون آمریکا با آن روبروست از میان بردارد.

برعکس این جهت گیری اقتصاد آمریکا صدها میلیارد دلار سود را نصیب تنها چند شرکت خواهد کرد. جنگ و جهانی شدن به نحو تنگاتنگی با هم ارتباط دارند. بحران جهانی اقتصادی که قبل از وقایع یازدهم سپتامبر شروع شده بود، عمیقاً در پیوند با ایجاد نظم نوین جهانی است، نظمی که آزادی بازار را هدف قرار داده است. از "بحران آسیا" در سال ۱۹۹۷، ما شاهد سقوط بازارهای ملی هستیم. اقتصادی های ملی یکی به دنبال دیگری فرومی پاشند. بعضی کشورها مانند ترکیه و آرژانتین به طور کامل به دست طلبکاران بین‌المللی افتاده اند و مردم این کشورها در فقر فرورفته‌اند. پنج غول نظامی آمریکا (لاکهید، نورتهوپ گرومان، ژنرال دینامیک، بوئینگ و ری تهون) کلیه مبالغ و منابع تخصیص داده شده به تولیدات مصارف اجتماعی را در جهت مونتاژهای زنجیره نظامی کانالیزه کرده اند.

لاکهید مارتین بزرگ ترین تولید کننده اسلحه در آمریکا قسمت عظیمی از پرسونل و بودجه بخش تجارتي و اجتماعی خود را کاهش داده تا بتواند هر چه بیشتر اسلحه های پیشرفته از جمله هواپیماهای شکاری اف ۲۲ تولید کند. بهای هر یک از این هواپیماها ۸۵ میلیون دلار است. در این راستا قرار است سه هزار شغل جدید ایجاد شود ولی هر کدام از این شغلها مبلغ ناچیز! بیست میلیون دلار برای دولت خرج برمی دارد. در همین راستا کمپانی بوئینگ ۲۰۰ میلیارد دلار از وزارت دفاع آمریکا برای تولید هواپیماهای ج. اس. اف. دریافت می‌کند. این کمپانی نیز ایجاد سه هزار شغل را تایید می‌کند در صورتی که بعد از وقایع یازدهم سپتامبر قول داده بود سی هزار شغل ایجاد خواهد کرد. هر کدام از شغل های ایجاد شده در کمپانی بوئینگ برای مالیات دهندگان ۶۶,۷ میلیون دلار هزینه در بردارد. بنابراین به هیچ عنوان عجیب نیست که دولت بوش برنامه های اجتماعی را محدود و یا حذف می‌کند.

به لحاظ گوناگون بحران بعد از یازدهم سپتامبر نه تنها سقوط سوسیال دموکراسی غربی را اعلام می‌دارد، بلکه پایان یک دوران است. مشروعیت دادن به سیستم جهانی بازار آزاد می‌تواند راه را برای موج جدیدی از هرج و مرج اقتصادی و خصوصی سازی موسسات دولتی و تاسیسات زیربنایی دولت هموار نماید. (بیمارستان ها، برق، بزرگراه ها، آب و فاضلاب ها، رادیو و تلویزیون دولتی و ...) به علاوه در آمریکا و کانادا و بریتانیای کبیر و همچنین بیشتر کشورهای اتحادیه اروپا تلاش برای حذف حکومت قانون به ایجاد نیروی اقتدارگرا منجر شده که جامعه مدنی تنها از طریق سازماندهی جمعی می‌تواند مخالفت خود را با آن بیان کند. بدون این که بحث و گفتگویی انجام شده باشد "جنگ با تروریسم" و مبارزه علیه کشورهای به اصطلاح "شرور" برای "دفاع از دیموکراسی" و بالا بردن امنیت داخلی یک ضرورت اعلام می‌شود. جنگ طبق مفهومی که به صورت تاریخی از آن داریم جای خود را به مفهومی جدید داده است که به آن مبارزه با شر و کشورهای شرور داده شده است. این دو اصطلاح بدون وقفه در مبارزه تبلیغاتی هماهنگی تکرار می‌شوند. ایدئولوژی "دولت شر" که توسط پنتاگون در جریان جنگ خلیج فارس در ۱۹۹۱ استفاده شد، میکوشد نوعی جدید از مشروعیت و قانونیت ایجاد کند که هدف آن توجیه "جنگ انسان دوستانه" بر علیه کشورهایی است که منطبق بر نظم نوین جهانی و بازار آزاد نیستند.

افغانستان ولوله های نفت



پر از شکوفه ی خون باغ مهربانی شد
 پر از کبوتر پیر
 میان باغی بالی شکست و باد گریست
 پرند ه های اسیر
 میان رودی ماه اسیر می خشکید
 کبوتری در باد
 میان دشتی رودی به ریگزار نشست
 میان پنجره هایی زنان تنهایی گریبند

پرنده های اسیر
میان پنجره هایی سکوت آتش سرد
میان بیشه ی شب
میان دست تو گلهای یاس خشکیدند
و گیسوان تو باد
و چشمهای تو ابر
و دستهای تو باغ
میان باغی
ابری گریست
بادی سوخت آزاد

واشنگتن بوسیله قانون "استراتژی راه ابریشم" نه تنها سعی دارد روسیه را از لوله های نفت و گازی که از دریای خزر به سمت غرب کشیده شده اند محروم کند، بلکه قصد دارد تسلط آمریکا و انگلیس را بر "دالان استراتژیکی" که به سمت جنوب و شرق میروند نیز محقق نماید. هدف این استراتژی در مرحله اول منزوی کردن جمهوری های سابق شوروی و نهایتاً "محاصره کامل" آنهاست. یعنی واشنگتن با حمایت همه جانبه غول های نفتی قصد دارد مانع از آن شود که این جمهوری ها به هر نوع توافقی که به "لوله های نفت" مربوط میشود - و یا توافق های نظامی- با ایران و چین نائل آیند. طبق اطلاعات بنیاد "هریٹیج" که یک موسسه "تینک تانک" (فروشنده پروژه) که طرفدار محافظه کاران است و دفتر مرکزی آن در واشنگتن قرار دارد، میزگرد سیاسی آمریکایی ها با طالبان، علاوه بر دیگر موارد مذاکره دو مورد عمده جلوگیری از احداث لوله های گازی در ایران و کاهش نفوذ روسیه در ترکمنستان و قزاقستان را مورد بررسی قرار داد. در سال ۱۹۹۵ با پشتیبانی دولت کلینتون شرکت کالیفرنایی نفت آمریکا، یعنی "یونوکال" طرح احداث لوله های گازی که از ترکمنستان شروع و با گذشتن از افغانستان و پاکستان به دریای عمان میرسد را تهیه کرد. این کمپانی در پروژه لوله های نفت باکو- سیحون از (شرق به غرب با گذشتن از ترکیه و گرجستان) با شراکت BP که سهامدار اصلی است نیز دخالت دارد.

لوله های گاز "سنت گاز" که توسط یونوکال طراحی شده است با عبور از افغانستان برای رسیدن به دریای عمان از مستقیم ترین مسیر آن، یعنی ایران صرف نظر می کند. بعلاوه یونوکال برای حمل نفت استخراجی از منطقه "تنگیز" واقع در قزاقستان (شمال دریای خزر) قصد احداث لوله های نفتی در این مسیر را برای رسیدن به دریای عمان دارد. با وجود شرکت روسی "گاز پروم" در این کنسرسیوم، این شراکت از نظر اقتصادی چندان با معنا و تعیین کننده نیست و در مجموع قصد بی اهمیت کردن قرارداد گازی روس ها و دولت ترکمنستان را که از طریق شبکه لوله های گاز روسیه حمل می شود دارد. یونوکال به محض پایان اولین دور مذاکرات با نیازاف رئیس جمهور ترکمنستان، مذاکره با طالبان را شروع کرد. در همین دوران یعنی ۱۹۹۶ دولت کلینتون تصمیم گرفت با پشتیبانی کامل از طالبان و حذف اتحاد شمال، که از طرف مسکو پشتیبانی می شد در کابل یک حکومت طالبانی ایجاد کند: تحت تاثیر اراده خلل ناپذیر طالبان و نتیجه مثبت قرارداد لوله های گاز، وزارت خارجه آمریکا و سرویس جاسوسی پاکستان تصمیم به تامین مالی و تسلیح طالبان که در حال جنگ با تاجیک های اتحاد شمال بودند گرفتند. فقط در سال ۱۹۹۹ بود که مالیات دهندگان آمریکایی دریافتند حقوق کلیه کارمندان دولت طالبان را پرداخت می کردند. (مجله سانفرانسیسکو کرونیکال دوم نوامبر ۲۰۰۱) در همین ایام روس ها از پایگاه نظامی خود واقع در تاجیکستان به احمد شاه مسعود کمک های نظامی و لوژستیکی می کردند. وقتی سرانجام در سال ۱۹۹۶ کابل با پشتیبانی آمریکا و پاکستان بدست نیروهای طالبان افتاد سخنگوی وزارت خارجه آمریکا گلین دیویس اعلام کرد برای ایالات متحده "در مواضع اتخاذ شده از جانب طالبان برای تحمیل قوانین اسلامی در افغانستان هیچ امر قابل سرزنشی" وجود ندارد. همزمان با این سیاست، سناتور هانک براون از طرفداران پروژه های یونوکال عنوان کرد: "مسئله مثبتی که در این قضیه وجود دارد این است که سرانجام یکی از گروه های درگیر این کشور قادر به تشکیل یک حکومت در کابل است" و معاون مدیر یونوکال موفقیت طالبان را "مثبت" ارزیابی کرد. (اشتیاق احمد: پاکستان ابزور ۲۰ اکتبر ۲۰۰۱) وقتی طالبان در سال ۱۹۹۶ کابل را به تصرف خود درآوردند، آمریکا سکوت کرد. چرا؟ به دلیل اینکه رهبران طالبان بسرعت خود را به دعوت گردانندگان کمپنی نفتی یونوکال به هوستون تگزاس رساندند.

یکی از دیپلمات های آمریکایی ادعا کرد "طالبان به همان ترتیب عربستان سعودی متحول خواهند شد" وی معتقد بود که افغانستان به یک مستعمره نفتی آمریکایی تبدیل خواهد شد، که برای غرب منافع زیادی به همراه خواهد داشت. در آنجا دیموکراسی و حقوق زنان احتمالاً پایمال می شود، اما بعداً "می شود آنها را ایجاد کرد" (دیلی میروور ۲۹ اکتبر ۲۰۰۱) قبول حکومت طالبان و کنار گذاشتن اتحاد شمال توسط واشنگتن بخشی از "بازی بزرگ" برای کنترل مطلق ذخایر نفت و گاز منطقه و همچنین شبکه لوله های گاز و نفتی بود که از ترکمنستان و قزاقستان شروع می شوند. در آغاز سال ۱۹۹۷ هیئت نمایندگی طالبان به تگزاس به دفتر یونوکال آمدند: باری لین از کمپانی یونوکال تصدیق می

کند که خودش در مذاکرات تگزاس حضور نداشته و نمی تواند دخالت فرماندار سابق بوش که قبلا منافعی در شرکت های نفتی تگزاس داشته را در این پروژه تأیید کند. براساس اظهارات سخنگوی یونوکال در بخش آسیای مرکزی ، ترزا کویینگتون این شرکت در سه مورد اصلی با طالبان گفتگو کرده است: ما جزئیات طرح را برای آنها شرح دادیم و آنها را از منفعتی که این پروژه عایدشان خواهد کرد آگاه کردیم و پذیرفتیم که حق ترانزیت به حساب آنها واریز شود. تأکید کردیم که در صورت عدم قبول جامعه بین المللی، دولت آمریکا نیز از به رسمیت شناختن سیاسی طالبان خودداری خواهد کرد و آنگاه طرح نمی تواند موفق شود. کویینگتون اضافه می کند که این موارد به هیچ وجه طالبان را متعجب نساخت. در دسامبر ۹۷ یونوکال ملاقات بین طالبان و معاون وزیر امور خارجه دولت کلینتون در امور آسیای جنوبی "کارل ایندرفورث" را ترتیب داد. از طرف طالبان وزیر موقت معادن و صنایع "احمد جان"، وزیر موقت فرهنگ و اطلاعات "امیر متقی"، وزیر موقت برنامه ریزی "دین محمد" و نماینده دائمی آنها در سازمان ملل متحد "عبدالحمید" در این ملاقات حضور یافتند.

دو ماه بعد از این ملاقات معاون روابط بین المللی "یونوکال چان مارسکا" در مقابل کمیته روابط بین المللی مجلس نمایندگان "ضرورت احداث شبکه لوله های نفتی برای انتقال گاز و نفت آسیای مرکزی" را با صرفه و ارزشمند ارزیابی کرد. سیاست خارجی ایالات متحده باید در جهت تضعیف شبکه های موجود لوله های نفتی روسی (به مقصد شمال غرب و جنوب) و لوله های نفتی که توسط ایران کنترل می شود پیش میرفت: "صنعت نیز با يك مانع بزرگ تکنیکی و سیاسی در برابر انتقال نفت روبروست". لوله های گاز منطقه زیر تسلط مسکو ساخته شده اند، و در جهت شمال و غرب و زیر تسلط روس ها می باشند و این بدان معناست که انشعابی به سمت جنوب و شرق وجود ندارند. بنابراین باید فهمید که چگونه می توان منابع انرژی آسیای مرکزی را به سمت بازارهای آسیایی مجاور منتقل کرد. طرح ایده ال برای انتقال این منابع به جنوب از طریق ایران است، در صورتیکه کمپانی های بزرگ نمی توانند بدلیل تحریم های آمریکا بر علیه ایران آن را به اجرا گذارند و تنها جایگزین ایران عبور از افغانستان است.

اما در اجرای این طرح هم مشکلاتی وجود دارد. جنگ داخلی که در حدود دو دهه پیش در این کشور شروع شده هنوز ادامه دارد. ما از همان آغاز کار پیش بینی های لازم را کردیم: احداث لوله های گاز در خاک افغانستان مشروط به آن شد که حکومتی با ثبات بتواند اعتماد جامعه بین المللی و سرمایه گذاران و کمپانی ها را جلب کند. یونوکال در نظر دارد زیرساخت (لوله های نفتی) را که هم اکنون در ترکمنستان، ازبکستان، قزاقستان و روسیه وجود دارد تبدیل به يك سیستم منطقه ای انتقال نفت کند. این لوله ها که ۱۶۷۵ کیلومتر امتداد می یابند از طرف جنوب و از طریق افغانستان به ترمینالی که در کناره های سواحل پاکستان ساخته می شوند خواهند رسید. این لوله ها با قطر ۱۰۷ سانتیمتر قادرند روزانه تا يك میلیون بشکه در روز نفت انتقال دهند. هزینه این پروژه با همان کیفیت لوله های ترانس آلاسکا حدود دو میلیارد و پانصد میلیون دلار خواهد بود. اما بدون حل مسأله امتز درگیری های منطقه احداث لوله های گاز و نفت ترانس از افغان غیرممکن خواهد بود. ما دولت و کنگره را در جهت ایجاد آرامش در افغانستان و در چارچوب پروژه صلح زیر نظر سازمان ملل ترغیب می کنیم. دولت ایالات متحده باید از تمام نفوذ خود در جهت پایان دادن به درگیری هایی که به ضرر منطقه عمل می کنند استفاده نماید.

اما در پروژه لوله های نفتی یونوکال مشکل دیگری هم وجود داشت که رسانه ها به آن توجهی نکردند. طالبان در عین گفتگو با یونوکال با يك شرکت نفتی آرژانتینی بنام بریداس نیز مذاکره میکردند. "يك شرکت را بر علیه شرکت دیگر به بازی می گرفتند" بریداس متعلق به خانواده ثروتمند بهول گرونی تعلق داشت. "کارلوس بهول گرونی" دوست صمیمی رئیس جمهور سابق آرژانتین کارلوس منم است. دولت منم در هماهنگی با بانک جهانی در ایجاد اختلال در رگلمانتواسیون عظیم در بخش نفت و گاز که منجر به ثروتمند شدن خانواده بهول گرونی شد شرکت کرد. در سال ۱۹۹۲ - پیش از آنکه یونوکال وارد صحنه شود- کمپانی بریداس حق اکتشاف نفت در شرق ترکمنستان را گرفت. و سال بعد امتیاز نفت و گاز منطقه کیمیر را هم که در غرب ترکمنستان قرار دارد بدست آورد. این امر برای واشنگتن يك نوع دست درازی به حساب می آمد و غیرقابل تحمل بود. به همین منظور و برای مقابله با گسترش بریداس در آسیای مرکزی دولت کلینتون از وزیر امور خارجه سابق الکساندر هیگ خواست که با فشار به دولت ترکمنستان "سرمایه گذاری آمریکایی" را در ترکمنستان را افزایش دهد. چند ماه بعد بریداس دیگر نتوانست از منطقه کیمیر نفت صادر کند. بریداس و یونوکال وارد رقابت برای نفوذ سیاسی در منطقه شدند. در حالیکه بریداس از یونوکال در مذاکره با رهبران ترکمنستان جلوتر بود یونوکال از حمایت دولت آمریکا از طرق مختلف دیپلماتیک و پنهانی برای خراب کردن رقیب سود می برد. در اوت ۱۹۹۵ در بحبوحه جنگ داخلی در افغانستان مسئولان بریداس برای احداث لوله های نفت رهبران طالبان را ملاقات کردند. کمی بعد یعنی در اکتبر ۹۵ رئیس جمهور ترکمنستان نیازاف برای امضای يك قرارداد با یونوکال و شریک سعودی اش (در کنسرسیوم سنت گاز) یعنی شرکت دلتا اوایل به نیویورک دعوت شد. این قرارداد امضای رئیس جمهور ترکمنستان، نیازاف و رئیس شرکت یونوکال "جان افغانستان ای مل" بعنوان صاحبان قرارداد و امضای "بدر. ام. ال. عبان" مدیر کل دلتا اوایل را بعنوان شاهد در برداشت.

یونوکال، بریداس، بن لادن، طالبان و لشکرکشی



خشمگین و مست و دیوانه ست
 خاک را چون خیمه ای تاریک و لرزان بر می افرازد
 باز ویران می کند زود آنچه می سازد
 همچو جادویی توانا ، هر چه خواهد می تواند باد
 پیل ناپیدای وحشی باز آزاد است
 مست و دیوانه
 بر زمین و بر زمان تازد
 کوبد و آشوبد و بر خاک اندازد
 چه تناورهای باراو مند
 و چه بی برگان عاطل را
 که تکانی داد و از بن کند
 خانه از بهر کدامین عید فرخ می تکاند باد ؟
 لیکن آنجا ، وای
 با که باید گفت ؟
 بر درختی جاودان از معبر بذل بهاران دور
 وز مسیر جویباران دور
 ایانی بود ، مسکین در حصار عزلت محصور
 آشیان بود آن ، که در هم ریخت ، ویران کرد ، با خود برد
 ایا هیچ داند باد ؟! اخوان ثالث

کمپانی سعودی دلتا اوپل به "خالد بن محفوظ" و "ال عمودی" تعلق دارد. این دو تن ارتباط نزدیکی با شبکه القاعده اسامه بن لادن دارند. خواهر خالد بن محفوظ سرمایه دار با نفوذ سعودی همسر اسامه بن لادن است. تعجب آور است که کنسرسیوم متشکل از یونوکال و دلتا اوپل با سرمایه های خانواده های بن لادن بوجود آمده است. یک اتفاق ساده! آنها ارتباطات تجاری با اعضای حزب جمهوریخواه و از جمله خانواده بوش دارند. بنظر میرسد که مقامات بلندپایه دلتا اوپل نقش مهمی در مذاکرات با طالبان بازی کرده اند. بعلاوه شرکت بزرگ انرون که مدیر کل آن با بوش ارتباط دوستانه نزدیکی دارد، مامور مطالعه اجرایی پروژه "لوله های نفت" از طرف یونوکال شد. انرون مستقیماً در مذاکرات مربوط به این پروژه با حکومت طالبان شرکت کرده بود.

بنظر میرسد که سهامدار عمده دلتا اوپل (شریک یونوکال در کنسرسیوم سنت گاز) محمود حسین العمودی است. وی یک شبکه بزرگ تجاری را که در زمینه ساختمانی، معادن، بانک ها و نفت دخالت دارد فعالیت دارد از اتیوپی اداره می کند. "ال عمودی" صاحب کورال پترولیوم نیز می باشد. منافع تجاری العمودی و بن محفوظ در هم گره خورده اند. سومین شرکت عمده نفت عربستان سعودی بنام نیمیرپترولیوم زیر کنترل آنهاست. امپراطوی تجاری بن محفوظ ارتباطات نزدیکی با اعضای بانفوذ حزب جمهوریخواه و از جمله خانواده بوش دارد. جرج دبلیو بوش در هنگامی که در صنایع نفتی فعالیت داشت با خالد بن محفوظ رابطه معاملات تجاری داشت. بعلاوه بوش و بن محفوظ هر دو در افتضاح بانک بین المللی تجارت و اعتبارات ب.ب.ث.ای دخیل بودند. در سال ۱۹۷۹ بوش برای راه اندازی اولین موسسه خود "اربوست انرژی" از یکی از نزدیکان خانوادگی خود بنام جیمز بیس که ساکن تگزاس است اعتبار دریافت کرد.

در آن ایام جیمز بیس در آمریکا زندگی می کرد و نماینده تجاری سالم بن لادن بود (برادر اسامه بن لادن) که مدت ها بدون داشتن دلیل گمان می رفت اعتبار داده شده به اربوستو مستقیماً از سالم بن لادن دریافت شده است. بعد از وقایع یازدهم سپتامبر در يك اطلاعیه رسمی از جانب کاخ سفید وجود چنین رابطه ای بطور کامل انکار شده و اعلام گردید که اعتبار داده شده از جانب اربوستو متعلق به بیث بوده و سالم بن لادن در آن دخالتی نداشته است. "در ابتدا بوش دوستی با بیس را هم انکار کرده بود، اما بعداً با پس گرفتن حرف خود اعتراف کرد که در جریان نمایندگی بیس برای حفاظت از منافع سعودی ها در آمریکا نبوده است. در واقع بیس فقط با خانواده بن لادن ارتباط نداشت، بلکه سهامداران اصلی بانک تجارت و اعتبارات بین المللی نیز با او در رابطه بودند. علیرغم افتضاح بانک و ضربه وارده به این موسسه سهامداران در ارتباط با بیس گشایش اعتبار برای بن لادن را ادامه دادند. بانک تجارت در سال های هشتاد مبلغ ده میلیارد دلار از سپرده های مشتریان خود را بالا کشید. براساس اظهارات دادستان منطقه مانهاتان "مورگن تاو" عمل بانک "بزرگترین تقلبی بود که در چارچوب مسایل بانکی و مالی نظیر نداشت" بانک در سال های هشتاد عامل اصلی پولشویی برای کمک به "عملیات مخفی" سیا در جهت تامین بودجه مجاهدین افغان و پرداخت پول به واسطه های ماجرای ایران گیت بود. "با مرگ سالم بن لادن در سال ۱۹۸۸ همه منافع وی در هوستون به بانکدار بزرگ سعودی و بزرگترین سهامدار بانک تجارت یعنی خالد بن محفوظ به ارث رسید. بیث اداره يك موسسه متعلق به بن محفوظ را در هوستون بعهده داشت. وی با گیس فرعون - که بصورت پوششی صاحب سهام بانک تجارتی بود - در بانک پرنسیپال هوستون مشترک کار می کردند. بوش فقط بخاطر اعتبار گرفتن برای ارگوستو به محافل مشکوک مالی مراجعه نکرده بود. بعد از بارها تغییر نام دادن، سرانجام ارگوستو در سال ۱۹۸۶ بنام شرکت انرژی هارکن ظهور کرد. این شرکت در سال بعد با مشکل مالی روبرو شد. و به همین دلیل شیخ سعودی عبدالله طاهای بخش ۱۷۶ درصدی سهام این شرکت را خریداری کرد. این بخش یکی از شرکای فرعون در عربستان سعودی است. جالب اینجاست که بانکدار وی بن محفوظ است.

از "اظهارات واضح بوش برای ژورنال "وال استریت" در رابطه با اینکه از موضوع پشتیبانی مالی بانک تجارت از هارکن بی اطلاع بوده، با توجه به رابطه تنگاتنگ وی و بانک تجارت چنین نتیجه گیری می شود، که تعداد کسانی که با بانک تجارت در ارتباط اند و با هارکن معامله کرده اند - و همه بعد از به قدرت رسیدن بوش - بسیار زیادند و معلوم نیست که این بخاطر خوش خدمتی به پسر رئیس جمهور است یا خود رئیس جمهور. سرانجام در سال ۱۹۹۹ "اف.بی.آی" در مورد بیس شروع به تحقیقات کرد. اتهام وی در مورد رابطه اش با سعودی ها و انتقال پول از طریق هوستون و دادن رشوه به دولت ریگن و بوش پدر به منظور زیر نفوذ قرار دادن سیاست خارجی آمریکا بود. "بذرت از آن "بن محفوظ" مشکوک به کمک مالی به شبکه تروریست بن لادن است. یعنی بوش به مثابه یکی از شهروندان امیرکاست که با اشخاصی که تروریست ها را حمایت مالی می کنند، رابطه دارند. به گزارش US To Day در سال ۱۹۹۹ بن محفوظ و چند سعودی دیگر به کرات با معاملات ساختگی سعی کردند ۳ میلیون دلار متعلق به بن لادن را به عربستان سعودی وارد کنند. شبکه اب.بث. در همین سال اشاره می کند که رهبران سعودی از توافقنامه های مالی مستقیم بن محفوظ و بن لادن جلوگیری کرده اند.

بوش و بن محفوظ رابطه های مالی دیگری در رابطه با سرمایه گذاری در گروه کارل لایل - يك موسسه تجارتي و کاریابی که رئیس جمهور سابق، یعنی بوش پدر از اعضای کمیته اجرایی آن بود- نیز داشته اند. رئیس جمهور کنونی در یکی از شعبات کارل لایل یعنی کمپانی کاتر ایر بین سالهای ۹۰ تا ۹۴ سهامدار بود. در ضمن گروه کارل لایل یکی از تامین کنندگان اصلی مبارزات انتخاباتی جرج دبلیو بوش بود. در بین اعضای کمیته مشورتی کارل لایل نام سامی بارما به چشم می خورد. وی مدیر يك موسسه مالی پاکستانی بنام پرایم کمرشیال بانک پ.س.ام. است. که مرکز آن در لاهور قرار دارد. جالب اینجاست که این موسسه مالی متعلق به بن محفوظ است. " در فوریه ۱۹۹۶ گروه بریداس و حکومت طالبان به يك موافقتنامه مقدماتی رسیدند. واشنگتن توسط سفیر خود در پاکستان با بی نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان تماس گرفت و وی را ترغیب به توافق انحصاری با یونوکال و چشم پوشی از رابطه با بریداس نمود. همزمان با این جریان دولت کلینتون توسط سرویس مخفی پاکستان به نیروهای طالبان از نظر نظامی کمک می کرد.

این پشتیبانی برای تصرف کابل در سپتامبر ۹۶ تعیین کننده بود. بعد از اینکه طالبان حکومت بنیادگرای خود را در کابل تشکیل دادند، یونوکال تصدیق کرد که : بعد از آنکه طالبان قبول کردند شورایی برای حفاظت از پروژه تشکیل دهند، کمک نظامی به آنها مورد موافقت قرار می گرفت" در همین هنگام بریداس برعلیه یونوکال به دلیل تخلف تجاری ۱۵ میلیارد دلاری ادعای خسارت کرد. کمپانی بریداس عنوان می کرد که یونوکال محرمانه با معاون نخست وزیر ترکمنستان که مسئول گاز و نفت این کشور نیز هست در امور پروژه ای که مربوط به بریداس بوده مذاکره کرده است. بعد از این ملاقات محرمانه براساس اطلاعات بدست آمده از طرف يك منبع نزدیک به بریداس، دولت ترکمنستان به فوریت (از امروز به فردا) تصمیم گرفت مانع بریداس از صدور نفت از منابع کیمپر واقع در کناره دریای خزر شود. " از مذاکرات مخفی یونوکال با مقامات ترکمن سند کتبی در دست است. " بدلیل مشکلات مالی بریداس ۶۰ صد از سهام خود را در سال ۱۹۹۷ به کمپانی نفتی آمریکا اموکو فروخت. و بدینسان کمپانی انرژی پان

امریکن ایجاد شد. علاوه بر اموکو برای پیشنهاد خرید بریداس اتحادیه نفتی تگزاس ایالات متحده، توتال فرانسه، شل هلند، اندسای اسپانیا و یک کنسرسیوم متشکل از رپسول اسپانیا و امریکن موبیل نیز مشتری بودند. برای اموکو که در سال ۹۸ با ب.پ. ادغام شد خرید بریداس از ارزش بالایی برخوردار بود که با کمک چیس مانهاتان و مورگن استانی امکانپذیر شد. در این معامله برژینسکی وکیل کمپانی اموکو و ارتور اندرسن - دفتر حسابداری که در افتتاح انرون در ۲۰۰۲ شرکت داشت - مامور رتق و فتق امور بعد از ادغام بودند. (برژینسکی مشاور سابق امنیت ملی دولت دیموکرات

ها) ب.پ. اموکو سهامدار اصلی پروه لوله های نفتی دریای خزر به سمت غرب، مخصوصا پروژه بحث برانگیز "باکو - سیحون" که از گرجستان و ترکیه عبور می کرد بود. و با بدست آوردن بریداس کنسرسیوم تحت کنترل ب.پ. توسط شعبه خود در پروژه لوله های نفت ترانس افغان نیز وارد شد. یونوکال هم رقیب و هم شریک ب.پ. است. عبارت دیگر ب.پ. در کنسرسیوم پروژه های لوله های نفتی به سمت غرب سهام زیادی دارد. از طرف دیگر یونوکال هم در این پروژه منافع قابل توجهی دارد. در عین حال بریداس که حالا در اختیار ب.پ. اموکو قرار دارد، امکان مذاکره مستقیم بدون موافقت یا مشارکت شرکت های مذکور برایش تقریبا غیرممکن است. یک شرکت نفتی پاکستانی که از اهمیت ادغام دو غول نفتی مطلع است عقیده دارد که اگر کشورهای آسیای مرکزی می خواهند با شرکت های بزرگ آمریکایی ارتباط برقرار کنند اموکو خیلی بهتر از یونوکال است. کمپانی انرژی پان امریکن که بعد از خرید بخشی از بریداس توسط اموکو جانشین آن شده بود مذاکرات با طالبان را ادامه داد. اما طرف مذاکرات بطور کلی تغییر کرده بود.

شرکت انرژی پان امریکن به حساب کمپانی مادر خود، یعنی اموکو مذاکره و گفتگو می کرد. بعلاوه دولت کلینتون هواخواهی از یونوکال را رها کرده و از شعبه نمایندگی اموکو پشتیبانی کرد. در همین زمان یعنی اوت ۱۹۹۸ ب.پ. و اموکو تصمیم خود مبنی بر ادغام فعالیت های کلی را اعلام و بدین ترتیب و با همراهی (اتلاننیک ریچفیلد) بزرگترین کمپانی نفتی جهان را بنیان گذارند. عبارت دیگر رقابت بین یونوکال و بریداس به "نزاع" بین دو کمپانی بزرگ آمریکایی - که در عین حال در پروژه لوله های نفتی شرق به غرب شریک بودند - منجر شد. یونوکال و ب.پ. اموکو هر دو در ارتباط با قدرت های سیاسی نه تنها در کاخ سفید و کنگره، بلکه بین نظامیان و سرویس های اطلاعاتی - که به عملیات مخفی در آسیای مرکزی مشغولند- می باشند. هر دو کمپانی سخاوتمندانه در مبارزات انتخاباتی به نفع بوش شرکت داشتند. ادغام ب.پ. و اموکو بدون هیچ تردید نقش مهمی در تقویت روابط سیاسی بین دولت ایالات متحده و بریتانیا بازی کرد. براساس منافع مشترک دو کشور در بخش های نفت، بانک ها و صنایع نظامی حکومت حزب کارگر انگلیس تونی بلر به دوست و هم پیمان بی قید و شرط ایالات متحده تبدیل شد. در سال ۱۹۹۸ مذاکرات یونوکال و طالبان به بن بست رسید. ماه عسل تمام شد. بعلاوه بمباران سفارتخانه های آمریکا در افریقای شرقی - که به شبکه القاعده بن لادن نسبت داده می شد - حمله موشکی آمریکا به مواضع افغانستان را بدستور کلینتون بدنبال داشت. بدنبال حمله به افغانستان و سودان در اوت ۱۹۹۸ یونوکال رسماً مذاکرات با طالبان را به حالت تعلیق درآورد.

آیا خرید بریداس توسط اموکو در سال ۱۹۹۷ و بدنبال آن ادغام ب.پ. و اموکو در این تصمیمی موثر بوده است؟ به هر حال "بازی بزرگ" وارد مرحله جدیدی شده بود: یونوکال باید با بزرگترین شرکت نفتی جهان یعنی ب.پ. اموکو رقابت می کرد. بمباران یک کارخانه دواسازی در سودان به بهانه پاسخ به حمله به سفارتخانه های آمریکا در افریقای شرقی - نیز از اسرار فاش نشده است. این کارخانه متعلق به صالح ادريس شريك تجارتي خالد بن محفوظ بود. او یکی از صاحبان دلتا اوپل است که در پروژه لوله های نفتی افغانستان در کنسرسیوم سنت گاز شريك یونوکال است نیز می باشد. موسسات تجارتي بن محفوظ صاحب بزرگترین بانک عربستان سعودی، بانک تجارت ملی که به پروژه لوله های نفتی از نظر پولی کمک می کرد اعتبار مالی می باشند. به چه دلیل دولت کلینتون دستور بمباران کارخانه متعلق به یکی از شرکای یونوکال را صادر کرده است؟ دو ماه بعد، یعنی در اکتبر ۱۹۹۸ یک دادگاه تگزاس ادعای خسارت ۱۵ میلیارد دلاری بریداس برعلیه یونوکال را طرح کرد. بریداس ادعا کرده بود که یونوکال مانع بهره برداری این شرکت از گاز طبیعی در ترکمنستان شده است. لازم به ذکر است که در زمان این ادعا، بریداس به منافع آرژانتین وابسته بود.

اما تصمیم دادگاه در حقیقت به کمپانی مادر، یعنی بریداس- ب.پ. اموکو مربوط می شد که سال قبل از آن بیشتر سهام بریداس را خریداری کرده بود. به احتمال زیاد ب.پ. اموکو و یونوکال که هر دو در کنسرسیومی که از کرانه دریای خزر بهره برداری نفتی می کند شریکند به توافق رسیدند. چون برژینسکی (که در حکومت سابق دیموکرات ها مشاور امنیت ملی بود) وکالت ب.پ. اموکو را بعهده داشت و کسینجر (که وزیر امور خارجه سابق آمریکا بود) وکیل یونوکال بود. خریداری شرکت بریداس توسط ب.پ. اموکو نشان دهنده آن است که ب.پ. به احتمال زیاد با موافقت یونوکال حرف اول را در مذاکرات آینده در مورد پروژه لوله های نفتی خواهد زد. درحالیکه یونوکال در هیاهوی حمله موشکی به افغانستان و بمباران سودان به صورت موقت خود را از کنسرسیوم سنت گاز کنار کشید، شرکت انرژی پان امریکن (جانشین بریداس) به مثابه نماینده محلی ب.پ. اموکو مذاکرات خود را با نمایندگان

روسها، ترکمن ها، قزاق ها و افغان ها در مورد پروژه لوله های نفتی ادامه می داد. سیاست خارجی دولت کلینتون که بر علیه بریداس (حالا بپ اموکو) و به نفع یونوکال بود تغییر نمود. و در جهت منافع یکی دیگر از بزرگترین کمپانی های آمریکایی یعنی اموکو قرار گرفت. در دو سال آخر دولت کلینتون بپ اموکو رقیب یونوکال در مذاکرات مربوط به پروژه لوله های نفتی با وضوح تمام به موفقیت های قابل توجهی دست پیدا کرد. با وجود اینکه یونوکال خود را از کنسرسیوم سنت گاز به صورت موقت کنار کشید، اما کنسرسیوم از هم نپاشید و شریک سعودی اش در سنت گاز یعنی دلتا اوپل که به امپراطوی تجاری بن محفوظ تعلق دارد، مذاکرات با طالبان را ادامه داد. داستان قدیمی لوله های نفتی با ورود جرج بوش به کاخ سفید در ژانویه ۲۰۰۱ از سر گرفته شد. از همان آغاز به کار دولت بوش یونوکال (که در زمان دولت کلینتون خود را از مذاکرات کنار کشیده بود) مجددا وارد کنسرسیوم سنت گاز شد. (ژانویه ۲۰۰۱) اما اینبار با پشتیبانی شخصیت های سیاسی با نفوذ و از جمله ریچارد آرمیتاژ مذاکرات با طالبان را از سر گرفت. ریچارد آرمیتاژ لابی یونوکال در شرکت بورما میان مارفروم و واشنگتن کروپ بود. (اعتبارات این دو شرکت بزرگ توسط یونوکال تامین می شد). بر اساس اطلاعات ژان شارل بریسار و گیوم داسکیته این مذاکرات چند ماه قبل از وقایع یازدهم سپتامبر از سر گرفته شد: لیلیا هلمز دختر سناتور هلمز به مثابه مسئول روابط داخلی حکومت طالبان استخدام شده بود. او مشاور ملا عمر، رحمت الله هاشمی را در مارس ۲۰۰۱ به واشنگتن دعوت کرد. لازم به ذکر است که استخدام هلمز اتفاقی نبود. عموی وی ریچارد هلمز قبلا رئیس سازمان سیا و سفیر ایالات متحده در ایران بود.

در ادامه این مذاکرات در دوم اوت ۲۰۰۱ یعنی یکماه قبل از وقایع سپتامبر کریستینا روکا مدیر مسایل آسیائی وزارت خارجه، سفیر طالبان در پاکستان عبدالسلام ضعیف را ملاقات کرد. روکا ارتباط تنگاتنگی با افغانستان داشت. وی در تحویل موشک های ستینگر در سالهای ۸۰ به مجاهدین تحت نظارت وی انجام شد. او در سازمان سیا مامور ارتباط با گروه های چریکی اسلامی بود. در جریان آخرین مذاکرات در برلن - اوت ۲۰۰۱ - به شهادت نماینده پاکستان نایز نایک، گروه کوچک نمایندگی آمریکا از دخالت نظامی در افغانستان در صورت تغییر نکردن مواضع طالبان گوشزد کرد. در بحبوحه بمباران افغانستان، در اکتبر ۲۰۰۱ دولت بوش حامد کرزی را به مثابه رئیس دولت موقت در کابل منصوب کرد. همه رسانه های گروهی از مبارزات میهن پرستانه کرزی بر علیه طالبان داد سخن دادند. اما هیچیک از آنها در مورد ارتباطات وی با طالبان سخنی به میان نیاوردند. نام کرزی در فهرست حقوق بگیران یونوکال ثبت است. در حقیقت وی از اواسط دهه ۹۰ به مثابه مشاور و لابی یونوکال در خدمت این شرکت در مذاکرات با طالبان قرار داشت.

انتصاب وی در این پست که بدون هیچ نوع پیش شرطی از طرف "جامعه بین المللی" در نوامبر ۲۰۰۱ و زیر حمایت سازمان ملل پذیرفته شد، در حقیقت از طرف شرکت بزرگ نفتی آمریکایی نشات می گرفت. روزنامه الوطن چاپ عربستان سعودی می نویسد: کرزی از سال های هشتاد در خدمت سیا بود و یا برای آن کار می کرد. وی از ۱۹۹۴ که ایالات متحده تصمیم گرفت طالبان را به قدرت برساند، با سازمان سیا برای رساندن کمک به طالبان همکاری مستقیم داشت. (این کمک ها بیشتر بصورت مخفی و از طریق سازمان اطلاعاتی پاکستان صورت گرفت.) به هیچ عنوان اتفاقی نیست که فرستاده ویژه رئیس جمهور بوش به افغانستان، یعنی زلمای خلیل زاد هم از حقوق بگیران کمپانی یونوکال است.

برآورد هزینه پروژه لوله های نفتی در سال ۹۷ توسط وی انجام گرفت. وی به نفع طالبان موضع گیری می کرد و در مذاکرات با طالبان شرکت داشت. خلیل زاد بعنوان مشاور مخصوص وزارت خارجه امیرکا در دولت ریگن نیز انجام وظیفه می کرد. وظیفه وی در آن زمان سازمان دادن لابی برای افزایش کمک نظامی آمریکا به مجاهدین بود. متقابلا وی به مثابه معاون وزیر دفاع در کابینه بوش پدر شرکت کرد. به محض به قدرت رسیدن جرج دبلیو بوش وی بعنوان عضو شورای امنیت ملی منصوب شد. واشنگتن صحنه آرایی کاملی انجام داد. براساس اظهارات نماینده بانک جهانی در کابل، بازسازی افغانستان یکسری موقعیت های فوق العاده برای سرمایه دارها ایجاد کرد. دو روز بعد از شروع بمباران افغانستان، یعنی در ۹ اکتبر سفیر ایالات متحده در پاکستان وندی چمبرلن مسئولان پاکستانی را در ارتباط با پروژه لوله های نفتی ترانس افغان ملاقات کرد. هدف از این ملاقات ایجاد راه های جدید همکاری منطقه ای در بخش های مختلف با توجه به وضعیت جدید بود. (منظور بمباران افغانستان) است. آمریکا وظیفه حامد کرزی را بعنوان رئیس دولت موقت و یک واسطه برای اهداف پروژه لوله های نفتی بنفع شرکت های نفتی آمریکایی انگلیسی تعیین کرده است. در هیاهوی اولین حملات اکتبر ۲۰۰۱ در رسانه های گروهی دیده و شنیده شد که دو کمپانی کوچک، یعنی جیس انرژری و کاسپین انرژری که به نفع شرکت های بزرگ نفتی عمل می کردند، با حکومت ترکمنستان و پاکستان در مورد راه اندازی پروژه لوله های نفتی تماس حاصل کردند. این فعالیت ها بدون آنکه نام کمپانی های بزرگ افشا شود انجام شود. اما در واقع رئیس کاسپین سی کانسولتینگ اسامه بن لادن. سبحانی وکیل بپ اموکو در آسیای مرکزی بوده است. سبحانی همچنین در شورای کاسپین سی دیسکورس، که زیر نظر شورای پر قدرت روابط خارجی است، در همراهی با نماینده کمپانی جرج سورس انستیتوت که شرکتی وابسته به سیا و بنیاد هریتیج است. به گفته سبحانی "آمریکا باید مسئله پروژه لوله های نفتی را در قلب بازسازی افغانستان قرار

دهد. " وزارت امور خارجه نیز این را فکر درستی می داند. انتقال گاز طبیعی از طریق ایران متوقف می شود و جمهوری های آسیای مرکزی احتیاجی به لوله های نفتی روسیه نخواهند داشت.
 از نظر ژوزف نومی رئیس چیس انرژی ، " یازدهم سپتامبر و جنگ در افغانستان حوادث خوبی نبودند، گرچه کار بدی انجام شد. اگر ایالات متحده حضور خود را در منطقه حفظ کند، احتمالاً يك نعمت خواهد بود برای همه، و البته برای کشورهای آسیائی نعمتی بزرگتر! چرا که، برای اقتصاد نفتی منطقه اکنون در قرن جدید، يك مرز نوین شکل گرفته است و افغانستان جزئی از این مرز خواهد بود. " (نویسنده - میشل شوسودوفسکی - ترجمه پویا- منبع راه توده)

دیموکراسی و حقوق انسان



شور و شیدایی انبوه هزارانت کو ؟
 نکهت صبحدم و بوی بهارانت کو ؟
 شیشه ی اسب و هیاهوی سوارانت کو ؟
 دل پولادوش شیر شکارانت کو ؟
 نعره و عربده ی باده گسارانت کو ؟
 روز پیوند و صفای دل یارانت کو ؟
 روشنای سحر این شب تارانت کو ؟. سرشک

شهر خاموش من ! آن روح بهارانت کو ؟
 می خزد در رگ هر برگ تو خواب خزان
 کوی و بازار تو میدان سپاه دشمن
 زیر سرنیزه ی دشمن چه حالی داری ؟
 سوت و کور است شب و میکده ها خاموش اند
 چهره ها در هم و دل ها همه بیگانه ز هم
 آسمانت همه جا سقف یکی زندان است

پس از واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نگاه توام با اغماض رسانه‌های خبری آمریکا به حربه شکنجه از سوی دولت بوش، اساسی‌ترین و مهم‌ترین شکست این رسانه‌های در ایفای رسالت خبری آنها است.
 در پاییز ۲۰۰۱، که شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی و مطبوعات آمریکا پیرامون حدود و اختیارات دولت این کشور و چگونگی کسب اطلاعات از اعضای دستگیر شده گروه القاعده به بحث و گفتگو پرداختند، مردم تا چند ماه در بهت و حیرت بودند. مسوولان و مفسران خبری آمریکا علاوه به قانونی بودن شکنجه مظنونین، درباره زمان و چگونگی شکنجه آنها نیز گستاخانه و بی‌پروا صحبت می‌کردند. حیرت و تاسف مردم زمانی به اوج خود رسید که آلن در شویتز، استاد دانشگاه هاروارد و مدعی دفاع از آزادی‌های فردی، پیشنهاد کرد برای شکنجه افراد مظنون، مجوز کتبی صادر شود.

در این گفتگو، برای تحریف افکار عمومی و موجه جلوه دادن شکنجه‌ی زندانیان عبارت‌ها و اصطلاحات خاصی چون «بازجویی با زور» و «تمهیدات خشن» متداول شد. یکی از مهم‌ترین عبارت‌ها و در این زمینه «rendition» است؛ به این معنی که نیروها یا شبکه‌های اطلاعاتی آمریکا مظنونین دستگیر شده را به کشورهای خارجی مثل مصر، اردن و مراکش می‌فرستند. و بدون نگرانی از اعتراض و مخالفت مردم، آنها را تحت شکنجه قرار می‌دهند.
 واقعاً که ما آمریکایی‌ها انسان‌های صادقی هستیم! شکنجه زندانیان در خارج از کشور به فکر چه کسی جز ما می‌رسید؟! وقایع تاریخ اخیر نشان داده است که «حُسن تعبیر» می‌تواند جهان را به جهنم تبدیل کند. یکی از این حسن تعبیرها خبری است که روزنامه واشنگتن پست به چاپ رسید. در همین رابطه دانا پرلیست در گزارش خود می‌نویسد: «طبق اظهارات ماهواره اطلاعاتی آمریکا و کشورهای خارجی، سازمان سیا به طور پنهانی از برخی از اعضای مهم، دستگیر شده القاعده در منطقه‌ای واقع در شوروی سابق نگهداری و بازجویی می‌کند.» وی در گزارش خود که در صفحه اول روزنامه به چاپ رسیده بود، نوشت: «در این منطقه سرّی تعدادی زندان مخفی واقع است که سازمان سیا حدود چهار سال قبل آنها را تاسیس کرده است. این زندان‌ها در هشت کشور خارجی دیگر نیز ساخته شده‌اند.

هویت و موقعیت دقیق این زندان‌ها و مراکز سرّی، که در کاخ سفید، سازمان سیا، وزارت دادگستری و همچنین در اسناد دولتی به «سایت‌های سیاه» معروف هستند، تعداد اندکی از مسوولان دولت آمریکا و رئیس جمهور مقامات عالی رتبه اطلاعاتی هشت کشور میزبان مشخص است. سوال این است که چرا دولت آمریکا اسیران خود را مخفیانه در کشورهای خارجی نگه می‌دارد؟ شاید دولت در حق اسیران مرتکب اعمالی، مثل شکنجه، می‌شود که این اعمال در داخل آمریکا غیر قانونی محسوب می‌شوند. شاید به همین دلیل است که دیک چنی، معاون رئیس جمهور و پورتر گاس، رئیس سازمان سیا به شدت به محتوای لایحه سناتور جان مک کین، یکی از اسرای جنگ ویتنام، اعتراض کرده‌اند، طبق مفاد لایحه مذکور، هرگونه رفتار بی‌رحمانه و غیر انسانی با زندانیان زندان‌های آمریکا، از جمله زندانیان سازمان سیا، ممنوع است. علیرغم ادعای معاونان دیک چنی و گاس، آنها نگران این نیستند که لایحه فوق در مواقع اضطراری باعث محدودیت آزادی عمل شبکه‌های اطلاعاتی شود. بلکه آنها نگران برچیده شدن اتاق‌های شکنجه‌ای هستند که در حال حاضر در حال فعالیت هستند. مطبوعات آمریکا همچنان بی‌تفاوت و با دیده اغماض به این مسائل نگرسته و بدون در نظر گرفتن تبعات اخلاقی این کار، اعمالی مثل شکنجه زندانیان در خارج از کشور را توجیه می‌کنند.

این کار آنها غیر از ترسویی و بزدلی، دلیل دیگری ندارد. در این زمینه حتی روزنامه واشنگتن پست که پس از افشای وجود اردوگاه‌های کار اجباری در دولت آمریکا اعتبار زیادی پیدا کرده بود نیز کوتاهی کرده و ایفای رسالت خود که آگاه کردن کامل ملت آمریکا است، شکست خورد. داناپریست می‌نویسد: «بنابه درخواست مقام‌های عالی رتبه آمریکا، روزنامه واشنگتن پست از افشای نام کشورهای که در این برنامه‌های سری شرکت دارند، خودداری کرده است.» «مسوولان واشنگتن پست گفته‌اند که افشای نام کشورهای مربوطه ممکن است فعالیت‌های ضدتروریستی آن کشورها را مختل کند و آنها را هدف اقدامات تلافی‌جویانه تروریست‌ها قرار دهد.» به راحتی می‌توان حدس زد که روزنامه واشنگتن پست با قبول درخواست مقام‌های دولتی آمریکا سعی دارد خود را از اتهام «وطن فروشی» که این روزها دولت مطبوعات را به آن متهم میکند، نجات دهد.

بد نیست یادآور شویم که این روزنامه حداقل جسارت افشای شکنجه‌گاه و زندان‌های سرّی خارج از آمریکا را داشته است. اما پس از افشای این مطلب، سازمان‌های خبری دیگر به ندرت به نقد و بررسی این مساله پرداختند. در واقع پس از آن که یک سازمان دفاع از حقوق بشر در واشنگتن اعلام کرد که زندان‌های مخفی سازمان سیا در کشورهای رومانی و لهستان مستقر هستند، تنها روزنامه‌ای که این خبر را به چاپ رساند، روزنامه «فایننشال تایمز» بود. شگفتی‌های حاصل از این خبر به حدی زیاد است که نمی‌توان تمام آنها را نام برد. بد نیست بدانیم که افشای خبر مذکور، درخواست آمریکا از جمهوری‌های نوپای اروپای شرقی باری همکاری با این کشور را زیر سوال می‌برد. ده‌ها سال موضوعاتی خطیر پرده آهنین، دولت‌های تحت ستم و ستمگری‌های شوروی سابق متمسک رایج سیاستمداران و رسانه‌های خبری آمریکا بود. اما اکنون می‌توان حدس زد که توجه دولت بوش به رومانی، لهستان دیگر جمهوری‌های اروپای شرقی فقط به این دلیل بوده است که سرکوب‌گری‌های شوروی سابق شرایط لازم برای تاسیس «سیاست‌های سیاه» آمریکا در خاک این کشورها را فراهم کرده است. شاید بتوان گفت، برای جوامعی که به شدت در آرزوی به دست آوردن بخشی از سعادت و رفاه کشورهای غربی هستند، زیاد مهم نباشد که بخشی از خاک کشور خود را به آمریکا بفروشند تا در عوض دولت آمریکا نیز در اتحادیه اروپا از آنها حمایت کند. زمان آن فرا رسیده بود، که دولتمردان آمریکا با گستاخی تمام اعلام کنند که آمریکا سردمدار آزادی در سراسر دنیاست. اما اکنون که این دولت از شکنجه به عنوان یکی از ابزارهای سیاسی خود استفاده می‌کند، آیا باز هم می‌توان چنین ادعایی کرد؟ متأسفانه جواب این سوال مثبت است. آنها با قربانی کردن شرم و با گستاخی تمام، کماکان چنین ادعایی دارند. طبق گزارشات موجود از شبکه‌های اطلاعاتی آمریکا و کشورهای خارجی، سازمان سیا در بیش از ده‌ها کشور خارجی، مراکز عملیاتی مشترک تاسیس کرده است. ماموران اطلاعاتی تمام این کشورها برای شناسایی و دستگیری تروریست‌ها و همچنین برای نفوذ در شبکه‌های تروریستی و نابودی آنها با ماموران اطلاعاتی آمریکا همکاری دارند. سازمان سیا بودجه این مراکز مخفی ضد تروریستی را تامین کرده است و بهترین فن‌آوری‌های جاسوسی خود نظیر، وسایل ارتباط جمعی سرّی، شبکه‌های کامپیوتری متصل به بانک اطلاعات مرکزی این سازمان و امکانات استراق سمع را نیز در اختیار مراکز فوق قرار داده است.

ماموران اطلاعاتی آمریکا و هم‌تایان آنها در این مراکز اطلاعاتی ضد تروریستی، روزانه درباره‌ی چگونگی دستگیری مظنونین، اعزام آنها به کشورهای خارجی برای حبس و بازجویی و از بین بردن حمایت‌های مالی و لجستیکی گروه القاعده برنامهریزی می‌کنند.

شبهه مراکز عملیاتی مشترک در واقع نشان دهنده بهترین استراتژی آمریکا برای مبارزه با تروریسم در خارج از این کشور می‌باشد. آمریکا با تشویق سرویس‌های امنیتی کشورهای خارجی و با اعطای قدرت و اختیار به آنها، با تروریسم خارجی مبارزه می‌کند. اوایل سال جاری، رئیس عملیات سازمان سیا در جلسه غیر علنی مجلس اعلام کرد که با همکاری عوامل سازمان سیا و سرویس‌های اطلاعاتی کشورهای خارجی، بعد از حملات ۱۱ سپتامبر سه هزار تروریست در خارج از کشور عراق دستگیر و یا کشته شده‌اند.

اطلاعات اولیه درباره مخفیگاه اعضای القاعده از سوی سازمان سیا قابل دسترسی است. اما زمانی که یکی از مراکز عملیاتی مشترک به دستگیری فرد مظنون اقدام کرد، او را به سرویس‌های امنیتی محلی تحویل می‌دهد. همان طور که مشاهده می‌شود در دستگیری و مراحل بعدی، ردی از سازمان سیا دیده نمی‌شود. به گفته یکی از ماموران مبارزه با تروریسم رمز موفقیت مراکز فوق در این است که فقط ماموران خارجی در عملیات این مراکز فعالیت دارند. این مراکز در واقع نشان دهنده تغییرات اساسی و مهمی هستند که پس از حملات سال ۲۰۰۱ در سال و حیطة مسوولیت‌های آن به وجود آمده است. امروزه دیگر جذب نظامیان سیاستمداران و جاسوس‌های اطلاعاتی برای به دست آوردن اسرار کشورهای خارجی، هدف اولیه‌ی سازمان سیا نیست. بلکه اکنون سیا در صدد ایجاد رابطه با کشورهای است که زمانی از آنها انتقاد می‌کرده و یا برای از بین بردن دشمن مشترک خود و آن کشورها اقدامی انجام نداده است.

تغییرات صورت گرفته از سوی جورج تانت: جورج جی. تانت، رئیس سابق سازمان سیا، در دوران تصدی‌گری خود و به خصوص پس از حملات ۱۱ سپتامبر تغییرات چشمگیری در داخل این سازمان به وجود آورد. وی با همکاری ماموران مراکز سازمان سیا و ماموران مراکز ضدتروریسم در خارج از کشور کوشید تا دامنه ارتباط‌های اطلاعاتی سازمان سیا با شبکه‌های اطلاعاتی خارجی را گسترش دهد.

علاوه بر سیاست‌های مشهود سیا، فعالیت‌ها و روابط دوجانبه این سازمان با کشورهای خارجی، مبنای اصلی این تغییرات بوده است. با وجودی که کاخ سفید در سال گذشته به سیاست‌های دیکتاتور مآبانه و سرکوب مخالفان از سوی اسلام کریم اف، رئیس جمهور ازبکستان، شدیداً اعتراض کرده بود، فعالیت‌های مشترک ضد تروریستی آمریکا با تاشکند تا مدت‌ها ادامه داشت. همچنین با وجود کاهش کمک‌های نظامی وزارت خارجه آمریکا به اندونزی به دلیل نقض حقوق بشر کمک‌های مالی سازمان سیا به جاکارتا افزایش پیدا کرد و پس از اتمام بحران، تعامل اطلاعاتی این سازمان با اندونزی گسترش یافت.

به‌علاوه با وجود تشدید اختلاف نظر آمریکا و فرانسه بر سر موضوع حمله به عراق در سال ۲۰۰۳، سرویس اطلاعاتی فرانسه با همکاری سازمان سیا در پاریس تنها مرکز عملیاتی چند ملیتی را تأسیس کرده و مجموعه عملیات سرّی گسترده‌ای را در سراسر جهان به انجام رسانید. طبق اظهار مقامات رسمی سیا، این سازمان در سراسر اروپا، خاورمیانه و آسیا مراکز عملیاتی مشترک تأسیس کرده است. علاوه بر این، مرکز چند ملیتی پاریس در انگلیس، فرانسه آلمان، کانادا و استرالیا نمایندگی دارد. یکی از ماموران سابق مبارزه با تروریسم می‌گوید، مراکز عملیاتی مشترک، در سازمان دهی و قانونمند کردن روابط دو جانبه، که عمدتاً بدون ضابطه صورت می‌گیرد، بسیار تأثیرگذار بوده‌اند. سازمان سیا از صحبت درباره ماهیت این مراکز عملیاتی خودداری می‌کند. روزنامه واشینگتن پست ده‌ها نفر از ماموران پیشین و فعلی سازمان اطلاعات آمریکا و کشورهای خارجی، سیاستمداران و وکلای مجلس مصاحبه کرده است. اکثر این افراد به شرطی حاضر به مصاحبه شده‌اند که نام آنها فاش نشود. آنها گفته‌اند که به دلیل حساسیت موضوع اجازه صحبت درباره این مراکز را ندارند.

مراکز اطلاعاتی مبارزه با تروریسم با زندان‌های مخفی که «سایت‌های سیاه» معروف هستند و در هشت کشور مستقر می‌باشند، کاملاً فرق دارند. متخصصان و ماموران اطلاعاتی می‌گویند:

طبق قوانین کشورهای میزبان، فعالیت زندان‌های مخفی، که وجود آنها در اوایل ماه جاری از سوی روزنامه «واشینگتن پست» فاش شد، غیر قانونی است. اما مراکز اطلاعاتی مبارزه با تروریسم در واقع نشان دهنده گسترش همکاری‌های اطلاعاتی و تعاملی است که سال‌های زیادی به‌عنوان هدف اصلی سیاست‌های خارجی مطرح بوده است. گسترش روابط: این مراکز اطلاعاتی، مطابق مراکز مبارزه با مواد مخدر در کشورهای آسیایی و آمریکای لاتین ساخته شده‌اند. در سال‌های دهه ۸۰ با توجه به فساد موجود در شبکه‌های اطلاعاتی و پلیس کشورهای فوق، سازمان سیا، سردمداران این کشورها را تشویق کرد تا به این سازمان اجازه دهند وظیفه‌ی انتصاب افراد و تأمین هزینه آنها را به عهده بگیرد و آنها را از سازمان‌های خود دور نگه دارد. طبق اظهارات دو ماهواره سابق سیا در اواخر دهه ۹۰، دو مرکز مبارزه با تروریسم تأسیس شد. این مراکز وظیفه داشتند شبه نظامیان اسلام‌گرایی که از کشورهای عربستان سعودی، یمن، مصر و چین برای شرکت در جنگ به بوسنی و دیگر بخش‌های یوگسلاوی سابق می‌رفتند را شناسایی و دستگیر کنند.

پس از حملات یازده سپتامبر، جورج تانت، رئیس وقت سازمان سیا، طرح کلی مبارزه جهانی علیه تروریسم را به بوش ارائه کرد. این طرح جزئیات حمله به افغانستان و از بین بردن پایگاه اصلی گروه القاعده، مبارزه با تروریسم در هشتاد کشور جهان و همچنین فهرست اسامی کشورهایایی که ممکن بود پس از حمله آمریکا مخفیگاه اعضای القاعده باشد را دربر می‌گرفت. طبق اظهارات یکی از ماموران سابق سیا، در صورت حمله به افغانستان فقط چند کشور، مثل عربستان سعودی، یمن و مناطق روستایی پاکستان و اندونزی، برای پناه گرفتن اعضای القاعده مناسب بودند. در ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۱ بوش با امضای حکمی فعالیت‌های سرّی را گسترش داد. طبق اظهارات ماموران سابق و فعلی سازمان سیا، طی این حکم استفاده از تمهیدات مرگبار علیه تروریست‌ها و ترغیب و تشویق سرویس اطلاعاتی کشورهای خارجی برای همکاری با سازمان سیا تصویب شد. بنا به گفته این افراد سازمان سیا همچنین ماموران خود

را از سراسر اروپا، آفریقا، آسیا و خاورمیانه به کشورهای که از نظر فعالیت‌های تروریستی در اولویت بودند، اعزام کرد. این سازمان همچنین نیروهای شبه نظامی بخش عملیات ویژه خود را به کشورهای فوق فرستاد و برای تقویت آنها، از نیروهای ویژه ارتش آمریکا استفاده کرد.

اما ماموران سازمان سیا به خوبی می‌دانستند که افسران این سازمان برای تحقق اهداف موردنظر تنت و معاونان او کافی نیستند. بنابراین، سازمان سیا سریعاً توجه خود را به سرویس‌های اطلاعاتی کشورهای خارجی معطوف کرد. چرا که بیشتر این شبکه‌ها اطلاعات جامع و کامل‌تری درباره گروه‌های تروریستی محلی و حامیان آنها در اختیار داشتند. سازمان سیا برای تشویق و ترغیب سرویس‌های اطلاعاتی خارجی رشوه‌های زیادی پرداخت می‌کرد. یکی از ماموران این سازمان می‌گوید: «سیل پول جاری بود». طبق اظهارات دو مامور دولتی، دو سال پس از واقعه سپتامبر بودجه اختصاصی فعالیت‌های سیا ۲۱/۵ برابر شد.

مرکز مبارزه با تروریسم سازمان سیا که سازمان‌دهی مراکز اطلاعاتی ضدتروریسم (CTICS) و دیگر فعالیت‌های ضدتروریستی را به عهده دارد، برای هم‌تایان خارجی خود که حتی از امکانات اولیه نیز بی‌بهره هستند، خودروهای نظامی سبک، تجهیزات دید در شب، سلاح‌های اتوماتیک و بیسیم خریداری کرد. این سازمان همچنین از واحد تجسس، تحلیل اطلاعات و تاکتیک نیروهای ویژه خود، افرادی را برای آموزش تاکتیک‌هایی مثل نجات گروگان، حفاظت از اشخاص بسیار مهم و حملات ضد تروریستی به این کشورها اعزام کرد. کشورهای خارجی نیز ماموران خود را برای آموزش‌های ضدتروریستی و تحلیل اطلاعات به مدارس آموزشی سازمان سیا فرستادند. همکاری‌های سازمان سیا و کشورهای خارجی به عامل دیگری نیز وابسته بود.

قوانین مربوط به منع شنود الکترونیکی و دیگر سیگنال‌های اطلاعاتی که بنا به گفته متخصصان بیش از ۸۰ الی ۹۰ درصد اطلاعات موردنیاز دولت آمریکا را تامین می‌کنند، تعدیل پیدا کرد. تنت دستور داد تسهیلات لازم در این زمینه فراهم شود. آژانس امنیت ملی که مسئول سازمان‌دهی، تحلیل و انتشار اطلاعات بدست آمده از شنود الکترونیکی است، به سرعت همکاری خود را با مراکز عملیاتی مشترک آغاز کرد و یک مدیریت امور خارجه تشکیل داد که اکنون وظیفه تبادل اطلاعات و تجهیزات را در چهل کشور جهان به عهده دارد.

به منظور تشویق رییس جمهور و عوامل اطلاعاتی کشورهای خارجی برای همکاری با سازمان سیا معمولاً بوش، دیک چنی و وزیر امور خارجه شخصاً اقدام می‌کردند. اما قطعی کردن همکاری‌ها و مراحل بعدی آن از سوی روسای سیا، دیگر مقام‌های عالی‌رتبه این سازمان و جورج تنت انجام می‌گرفت.

ویژگی‌های شخصیتی جورج تنت، به‌خصوص خونگرمی و معاشر بودن وی در مذاکرات خارجی پس از حملات یازده سپتامبر و همچنین آموزش نیروهای امنیتی فلسطین، باعث شد مسلمانان او را به عنوان یک میانجی صادق بین اعراب و اسرائیل بپذیرند. او در برقراری ارتباط با مسوولان شبکه‌های اطلاعاتی خارجی بسیار ماهرانه عمل می‌کرد. یک روز در ضیافتی که به افتخار رئیس یک سازمان اطلاعاتی خارجی ترتیب داده شده بود مهمانان درباره بوش از تنت سوال کردند. او حتاً به میهمانان گفت که بوش صبح‌ها چه ساعتی از خواب بیدار می‌شود. وی ضمناً اظهار کرد که رئیس جمهور او را با اسم کوچک (جورج) صدا می‌زند.

یک مقام عالی‌رتبه فرانسه معتقد است که تنت مردی جذاب و در عین حال بسیار راسخ و جدی است. همکاری سازمان سیا با یمن، کشوری که مخفیگاه اعضای القاعده و همچنین محل اردوگاه‌های آموزشی تروریست‌ها بود، یکی از موفقیت‌های بزرگ تنت محسوب می‌شود. علی عبدالله صالح، رئیس جمهور یمن، بر مرزهای شمالی این کشور با عربستان که تبدیل به بهشت افراط‌گراها شده بود و همچنین بر رقباي خشونت‌طلب خود هیچ کنترل نداشت. فاریس ثنابانی، یکی از مشاوران رئیس جمهور یمن گفته است که سفرهای تنت به یمن پس از ۱۱ سپتامبر باعث شد صالح با سازمان سیا به شکلی غیرقابل پیش‌بینی همکاری کند. وی که در ملاقات‌های تنت با عبدالله صالح حضور داشت، گفته است تنت شخصاً تلاش می‌کرد تا دلایل وحشت و ناامنی مردم یمن را بفهمد. او کسی نبود که پشت میز خود بنشیند و بر مبنای گزارش‌های رسیده، تصمیم‌گیری کند. طبق اظهارات ماموران اطلاعاتی، پس از حمله آمریکا به افغانستان، عبدالله صالح بر این باور بود که هدف بعدی آمریکا یمن است و تنت نیز سعی نکرد صالح را از این اشتباه خارج کند.

گفته می‌شود تنت به‌خوبی به حرف‌های صالح گوش می‌کرد، ایده‌های او را جدی می‌گرفت و هرگز او را سرزنش نمی‌کرد. تنت برای همکاری با یمن میلیون‌ها دالر هزینه صرف کرد. او به این کشور هلی‌کوپتر، تجهیزات استراق سمع و جلیقه‌های ضد گلوله فرستاد. او در ضمن صد مربی آموزش نیروهای ویژه ارتش آمریکا را برای تربیت قطعه ضدتروریسم به یمن اعزام کرد.

تنت همچنین موافقت صالح را برای استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین مجهز به موشک‌های هل‌فایر به منظور شناسایی و کشتن اعضای گروه القاعده، جلب کند. در نوامبر ۲۰۰۲، سازمان سیا توانست از این طریق شش عضو القاعده را در بیابان‌های یمن به قتل برساند. در بین کشته‌شدگان ابوعلی الحارث، طراح حمله به ناو آمریکایی «کول» نیز دیده می‌شد. طبق اظهارات ثنابانی، وجود دشمنان مشترک باعث شد، آمریکا و یمن همکاری‌های گسترده‌ای را آغاز کنند. یکی از ماموران سابق سیا عقیده دارد که مبارزه با تروریسم، دیگر سیاست‌های خارجی این کشور را

تحت الشعاع خود قرار داد و باعث شد آمریکا با افرادی همکاری کند که قبلاً هیچگونه تعاملی با آنها نداشت. در اندونزی یعنی پرجمعیت‌ترین کشور اسلامی جهان و پناهگاه ج.اسلامیه، یکی از اعضای مهم القاعده، سازمان سیا توانست با سبهد عبدالله هندروپریونو، رئیس وقت سازمان اطلاعات این کشور، طرح دوستی بریزد. هندرو پریونو با موهایی رنگ و روغن زده، ژاکت‌های رنگی، کراوات و جوراب‌های هم‌رنگ خود به افراد متظاهر و خودنما بیشتر شبیه بود تا به یک مقام عالی‌رتبه. طبق گزارشات آسوشیتدپرس و دیگر رسانه‌های خبری هندرو پریونو، فرمانده سابق نیروهای ویژه اندونزی، از سوی طرفداران حقوق بشر به کشتن بیش از یکصد روستایی غیرنظامی در سال ۱۹۸۹ متهم شد. طبق گزارشات موجود، او در سال ۲۰۰۴ گروه‌های طرفدار حقوق بشر را نیز تهدید کرد. طبق گزارشات منابع خبری کشورهای استرالیا و آمریکا، رئیس پیشین سازمان اطلاعات اندونزی درباره ماموران آمریکایی و استرالیایی مستقر در این کشور تجسس می‌کرد. علاوه بر این گفته می‌شود که عمر فاروق، رهبر القاعده نیز سفارت آمریکا را مدّ نظر قرار داده بود. رابرت اس. گلبارد، سفیر آمریکا در اندونزی، عقیده داشت که دولت اندونزی به عمد و برای تحریف افکار عمومی، علیه گروهی که در اردوگاه آمریکایی مستقر در جاکارتا بمب‌گذاری کرده بودند، وارد عملیات شده بود.

طبق اظهارات یک مامور سازمان سیا، انتخاب هندرو پریونر به عنوان ریاست سازمان اطلاعات کشور اندونزی باعث شد آمریکا «نفس راحتی بکشد»! وی می‌افزاید، هندرو پریونو علی‌رغم شخصیت بحث‌برانگیزی که داشت، فردی بسیار دقیق و پرتحرک بود و برخلاف رئیس قبلی، برای همکاری با آمریکا شروط سختی داشت. جورج تنتت علاوه بر تماس‌های تلفونی و ملاقات‌های رسمی که با هندرو پریونو داشت، تجهیزات و خدمات درخواستی او را فراهم می‌کرد. طبق اظهارات یکی از ماموران سازمان سیا فن‌آوری‌های اندونزی در آن زمان از حدّ فن‌آوری‌های دهه ۷۰ تجاوز نمی‌کرد و آنها به شدت در آرزوی داشتن تجهیزات جنگی، تجسس و استراق سمع بودند. علاوه بر این، تنتت دو خواسته شخصی هندرو پریونو را نیز اجابت کرد. او هزینه ساخت یک دانشکده اطلاعاتی یعنی موسسه بین‌المللی اطلاعاتی در جزیره باتام را تقبل کرد و همچنین مقدمات پذیرش یکی از وابستگان نزدیک وی در یکی از دانشگاه‌های درجه یک آمریکایی را فراهم کرد.

هندرو پریونو با دستگیری یک فرد مصری به نام محمود ساعد اقبال مدنی، که سازمان سیا معتقد بود با ریچارد سی. رید، بمب‌گذار انگلیسی، همکاری دارد، تمایل خود برای همکاری با سیا را به اثبات رساند. به علاوه او به سازمان سیا اجازه داد تا مدنی را برای بازجویی به مصر بفرستد. سپس او همکاری خود با سازمان سیا را گسترش داد و به ماموران این سازمان اجازه داد تا ده‌ها مرد اندونزیایی مرتبط با شبکه‌های تروریستی را دستگیر کنند. علاوه بر این او به سرمایه‌گذاری‌هایی که در راستای اهداف تروریستی در کشور خود صورت می‌گرفت پایان داد. هندرو پریونو همچنین برای دستگیری فاروق که گمان می‌رفت یکی از اعضای مهم القاعده در جنوب شرقی آسیا باشد موافقت رهبران سیاسی کشورش را جلب کرد. گلبارد می‌گوید هندرو پریونو نیروهای امنیتی اندونزی را وادار کرد تا برای دستگیری فاروق با آمریکایی‌ها همکاری کنند. در همکاری با آمریکا کسی قادر نبود به پای هندرو پریونو برسد. پورتر. جی گاس که حدود یک سال قبل جانشین تنتت شد، تغییرات چندانی در سیستم سازمان سیا به وجود نیاورد. به نظر می‌رسد که برخلاف تنتت او فردی معاشر و اجتماعی نباشد و ممکن است همین مسأله باعث شود او در ایجاد همکاری بین سازمان سیا و سازمان‌های اطلاعاتی خارجی چندان موفق نباشد.

وقتی گاس رشته امور را به دست گرفت، اظهار کرد با وجود این که برای این‌گونه همکاری‌های دوجانبه ارزش زیادی قائل است، تمایل دارد در عملیات اطلاعاتی و جمع‌آوری اطلاعات، سیاست یک‌جانبه‌ای را اتخاذ کند. او در جلسهای که با اعضای سازمان خود داشت، گفت: «هر چند ما در زمینه فعالیت اطلاعاتی، سیاست‌های یک‌جانبه‌ای زیادی را اتخاذ کرده‌ایم، اما به نظر من هنوز این اقدامات کافی نیستند». او افزود با اتخاذ سیاست‌های یک‌جانبه در سازمان می‌توان افراد مناسب را در مکان‌های مناسب و در جهت تحقق اهداف مناسب تحت آموزش‌های مناسب قرار داد. طبق برنامه‌ریزی‌های انجام شده قرار است، ماموران زیادی به کشورهای مختلف اعزام شوند و چندین سال از دوران خدمت خود را و یا شاید تمام آن را در یک کشور سپری کرده و با فرهنگ آن کشور کاملاً آشنا شوند. گاهی ممکن است ارتباط این افراد با پایگاه‌های سازمان سیا که در سفارت کشورها مستقر هستند نیز کاملاً قطع شود. طبق اظهارات رؤسای مراکز خارجی سازمان سیا و همچنین مقر فرماندهی این سازمان، گاس ملاقات‌های زیادی با هم‌تایان خارجی خود انجام می‌دهد و این‌گونه ملاقات‌ها روزهای سه‌شنبه یا پنج‌شنبه انجام می‌شوند. ماموران سیا اعلام کرده‌اند که این‌گونه اظهارات به معنای تضعیف ملاقات‌های انجام‌شده نیست، بلکه نشان‌دهنده این واقعیت است که گاس برای این‌گونه امور وقت کافی اختصاص می‌دهد.

گاس در بازدید اخیر خود از فرماندهی عملیات ویژه آمریکا در قطر با روسای سازمان اطلاعات قطر ملاقات نکرد. ماموران سازمان اطلاعات این کشور اظهار می‌کنند که گاس در این سفر با آنها دیدار نکرد چرا که اخیراً چنین ملاقاتی صورت گرفته بود. اما برخی دیگر عقیده دارند که گاس هرگز فرصت گفتگو با هم‌تایان خود را از دست نمی‌دهد. به هر حال ماموران سابق و فعلی سیا پیش‌بینی می‌کنند که روابط و همکاری دوجانبه آمریکا با آژانس‌های اطلاعاتی خارجی همچنان ادامه خواهد یافت چون تمامی کشورهای مرتبط با آمریکا به مبارزه با تروریسم علاقه‌مند

هستند. آنها همچنین گفته‌اند که روسای سازمان سیا به منظور حفظ موفقیت‌های گذشته روابط و همکاری خود با دیگر کشورها را گسترش خواهند داد. یکی از ماموران اطلاعاتی که بخش اعظم دوران خدمت خود را در خارج از کشور سپری کرده است می‌گوید: «اکثر این روابط ریشه‌دار و عمیق هستند».

دروغ‌ها و ماجراها



تبارنامه‌ی خونین این قبیله کجاست
که بر کرانه شهیدی دگر بیفزایند؟
کسی به کاهن این معبد شگفت نگفت
بخور آتش و قربانیان پی در پی
هنوز خشم خدا را فرو نیاورده ست؟

همواره گفته می‌شود سربازان آمریکایی برای حفاظت از آزادی و امنیت کشورشان کشته می‌شوند، اما باید گفت آنها فقط به دلیل سیاست‌های خودمحرانه و نادرست دولت، جان خود را به مخاطره می‌اندازند. تجربه ثابت کرده است که کشورها تاریخ خود را تخریب می‌کنند و تحریف تاریخ در آمریکا نیز بسیار گسترده است. در کشور کانادا دژ وجود دارد که آمریکاییان در حمله به این کشور از آن استفاده می‌کردند، اما در کتب تاریخی آمریکا نامی از این دژ برده نشده است، چرا که مقامات آمریکا همواره سعی کرده‌اند تلاش ناموفق این کشور برای اشغال کانادا را پنهان کنند. نویسندگان کتب تاریخی آمریکا سعی کرده‌اند انگلیس را مسوول اصلی جنگ سال ۱۸۱۲ قلمداد کنند و از تمایل سیاستمداران آمریکا برای اشغال کانادا سخنی به میان نیاورده‌اند. در کتب تاریخی آمریکا از آتش زدن واشنگتن توسط انگلیس به تفصیل سخن گفته شده است، اما از آتش زدن تورنتو از سوی آمریکا، هیچ سخنی به میان آورده نشده است. مردم آمریکا حتماً از حقایق جنگ این کشور با مکزیک، هند و اسپانیا نیز به طور کامل آگاهی ندارند. آنها باید بدانند که مسدود کردن رودخانه ریوگران از سوی دولت آمریکا دلیل اصلی آغاز جنگ با مکزیک بود. آمریکا در جنگ با هند، با بی‌رحمی تمام و برای تصرف اراضی این کشور به نسل‌کشی پرداخت و ساکنان دهکده‌های کوچک و قبیله‌های مختلف را قتل عام کرد.

جنگ آمریکا با اسپانیا که به بهانه آزادسازی کوبا از اشغال اسپانیا آغاز شده بود به کشتار ۲۰۰ هزار فلیپینی و تشکیل اولین مستعمره آمریکا انجامید. جنگ جهانی دوم و جنگ داخلی آمریکا نیز در کتب تاریخی این کشور مورد تحریف واقع شده‌اند. در کتب تاریخی آمده است که جنگ داخلی آمریکا به منظور براندازی برده‌داری به پا شد، در حالی که واقعیت این است رییس جمهور امیرکا نه برای آزادی بردگان و منسوخ کردن برده‌داری در این کشور، بلکه برای سرکوب شورش‌های آمریکای جنوبی جنگ داخلی آمریکا را به راه انداخت. این جنگ، که خونین‌ترین جنگ تاریخ آمریکاست، یک میلیون (۳ درصد جمعیت مردم آمریکا) کشته و مجروح به جای گذاشت و تنها به آزادی معدودی برده انجامید. پس از جنگ اکثر برده‌های آمریکا با شرایطی بسیار وخیم‌تر از گذشته، تحت سلطه قرار گرفتند. حتماً پس از این جنگ خونین، سیاه‌پوستان نتوانستند تا سالهای دهه ی ۱۹۶۰ از تصویب لایحه قانونی Jim Crow که به گسترش برده‌داری انجامید، ممانعت به عمل آورند.

جای بسی شگفتی است که این جنگ خونین که عواقب منفی بسیاری به دنبال داشت، زیر سؤال نرفت. جنگ جهانی دوم نیز جای تأمل و سؤال دارد. مردم آمریکا با خوشحالی تمام شکست هیتلر را جشن گرفتند، اما هرگز به این نکته توجه نکردند که دولت آمریکا با تجهیز نیروهای نظامی متفقین در جنگ جهانی اول، نه تنها در به قدرت رسیدن هیتلر کمک کرد بلکه باعث به وقوع پیوستن انقلاب بلشویک (و بروز جنگ سرد) شد. پس از پیروزی متفقین در جنگ جهانی اول، ویلسون، رییس جمهور وقت آمریکا به منظور اجرای طرح ناموفق خود به نام طرح اتحادیه

ملل، علیه آمریکا با انگلیس و فرانسه متحد شد و از این کشور ادعای غرامت جنگی کرد. ویلسون همچنین مقدمات برکناری قیصر ویلهلم و روی کار آمدن هیتلر را فراهم کرد.

ویلسون همچنین در جنگ جهانی اول به دولت روسیه کمک کرد و این کشور را در مخالفت با آلمان یاری داد. اگر دولت روسیه زودتر از جنگ کنارگیری می‌کرد، لنین موفق نمی‌شد برای به قدرت رسیدن، جنگ نامتعارف به راه اندازد. آمریکا حتماً پیش از آغاز جنگ جهانی دوم، منابع نفتی و تولید فلزات مهم ژاپن را مسدود کرد که این اقدام به واقعه ی Pearl Harbor انجامید. قبل از حمله جاپان به پایگاه نظامی آمریکا در Pearl Harbor، روزولت برای آغاز جنگ با هیتلر به طور پنهانی در حمله انگلیس به زیردریایی‌های آلمان شرکت کرد. در جنگ کوریایی و ویتنام ده‌ها هزار آمریکایی بدون دلیل و فقط برای ممانعت از تسلط کمونیسم در این دو کشور جان خود را از دست دادند. امکان داشت در صورت عدم دخالت آمریکا در امور این دو کشور، فروپاشی کمونیسم که با بحران اقتصادی شدید مواجه بود، خیلی زودتر به وقوع بپیوندد.

جنگ عراق، نامشروع‌ترین جنگ آمریکا به شمار می‌رود و باید گفت دلایل صدام حسین برای حمله به کویت در سال ۱۹۹۰ محکم‌تر و منطقی‌تر از دلایل آمریکا برای حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ بود. هر چند نمی‌توان حمله عراق به کویت را قابل توجیه دانست، اما باید گفت دلایل صدام برای حمله به این کشور واقعی‌تر از دلایل آمریکا برای قتل عام مردم بیگناه عراق بود. جنگ آمریکا با عراق فقط کشتار تعداد کثیری بیگناه را به دنبال داشت و این کشور را به مکانی امن برای تروریست‌ها تبدیل کرد. قدرت سابق آمریکا در سایه نظام سیاسی آزاد و عدم مشارکت در مناقشات و جنگ‌های بین‌المللی بود، اما اکنون این قدرت با جنگ‌های افروزی‌های دولت آمریکا، از بین رفته است. متأسفانه پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا در صدد جنگ‌افروزی و مقابله با دیگر کشورها است. گسترش قدرت و اختیارات ریاست جمهوری که پس از روی کار آمدن جورج بوش و روسای جمهور سابق آمریکا به وجود آمده است، از تبعات منفی و خطرناک سیاست‌های جنگ‌افروزانه آمریکا می‌باشد. در روز یاد بود قربانیان جنگ، مردم آمریکا باید همراه با گرامیداشت یاد سربازان آمریکایی، سیاست‌های خودمحرانه دولت بوش را که به کشته شدن شماری بیگناه می‌انجامد، زیر سوال ببرند.

آمریکایی‌ها، عراقی‌ها و تمامی جوامع بین‌الملل باید بوش و دیک چینی را به عنوان عاملان اصلی ویرانی‌های عراق سرزنش کنند. قرار گرفتن عراق در پرتگاه جنگ داخلی و هولوکاست اقوام و نژادهای مختلف این کشور به وضوح بیانگر شکست عملکرد دولت بوش است. هر چند امکان بروز جنگ داخلی در عراق هنوز کاملاً قطعی نیست، اما نقش بوش در فجایع عراق و لزوم سرزنش وی از سوی محافل بین‌المللی قطعی می‌باشد. در صورتی که عراق درگیر جنگ داخلی شود، مردم آمریکا و عراق و تمامی محافل بین‌المللی باید بوش و دیک چینی را به عنوان مسببان اصلی ویرانی‌های عراق مورد سرزنش و مواخذ قرار دهند.

سازمان سیا، وزارت خارجه، کنگره و هزاران متخصص امور خاورمیانه پیش از آغاز جنگ عراق به بوش هشدار دادند که برکناری صدام حسین و حمله به عراق هیولای خفته جنگ داخلی را بیدار می‌کند. این هشدار بارها قبل و پس از حمله آمریکا به عراق به گوش بوش رسید، اما وی همواره نسبت به این هشدار بی‌تفاوت باقی ماند. از میان افرادی که پیرامون خطرات حمله به عراق به بوش هشدار داده بودند می‌توان به پاول پیلار، یکی از مقامات با تجربه سیا و تحلیل‌گر امور خاورمیانه در سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا؛ واین وایت، تحلیل‌گر امور عراق در وزارت خارجه آمریکا و دو تن از روسای مراکز سازمان سیا در بغداد نام برد. پیلار در ماه جاری میلادی در مقاله‌ای که از سوی روزنامه Foreign Affairs به چاپ رسید اعلام کرد احزاب راست‌گرای آمریکا تحریف اطلاعات عراق از سوی دولت بوش را به شدت مورد تقبیح قرار داده‌اند. نومحافظه‌کاران حامی سیاست‌های بوش و چنی به هیچ عنوان نسبت امکان بروز جنگ داخلی در عراق و تجزیه این کشور ابراز نگرانی نمی‌کردند. دیوید وارمسر، مقام مسؤول موسسه سیاست‌های خاور نزدیک؛ مقامات موسسه پژوهش‌های آمریکا و شورای امنیت ملی همگی در سال‌های دهه ۱۹۶۰ درباره تجزیه عراق و بروز جنگ‌های فرقه‌ای و داخلی در این کشور مطالب مختلفی نوشته‌اند، اما هیچ یک به بروز این جنگ‌ها در عراق اهمیتی نمی‌دهند. وارمسر در سال ۱۹۹۷ نوشت امکان ایجاد اتحاد و یکپارچگی پس از حمله به عراق توهمی بیش نیست و بعد از سرنگونی صدام حسین کشور عراق به دست اقوام، نژادها و گروه‌های مختلف تجزیه خواهد شد. وی عقیده داشت رقابتی که بین اقوام و نژادهای مختلف وجود دارد امکان ایجاد عراقی یکپارچه را از بین می‌برد. وارمسر در مقاله خود اعلام کرده بود که آمریکا و اسرائیل باید با حمله به عراق زمان وقوع این امر را تسریع نمایند تا شرایط به اصطلاح بهتری در عراق به وجود آید. برای محافظه‌کارانی همانند وارمسر که خاورمیانه را همچون صفحه شطرنجی می‌پندارند و مردم این منطقه را به بازی گرفته‌اند، مرگ صدها هزار عراقی در جنگ داخلی اهمیتی ندارند. آنها تنها به دنبال اهداف شوم خود هستند. جبهه‌گیری دو گروه مقاومت در قبال آمریکا به خوبی بیانگر شکست سیاست‌های بوش و چنی در عراق است. گروه اول شامل سنی‌هایی است که در بغداد و شمال غرب عراق با نیروهای آمریکایی می‌جنگند. گروه دوم نیز شیعیان عراق هستند که به رهبری شورای عالی انقلاب اسلامی عراق، و با کمک ارتش مقتدی‌صدر و متحدانش با آمریکا مبارزه می‌کند. انفجارهای اخیر در سامرا و حریمین بیانگر آغاز جنگ داخلی در عراق است. حملاتی از این دست در دیگر شهرهای عراق نیز

صورت می‌گیرد که هدفی جز آغاز جنگ داخلی را دنبال نمی‌کنند. از زمان شروع این حملات تاکنون صدها عراقی کشته و صدها مسجد مورد حمله قرار گرفته‌اند. اوضاع عراق هر لحظه وخیم‌تر می‌شود و این کشور در لبه پرتگاه قرار دارد.

حمله به حرمین در سامرا دست همانند قتل عام سارید که به جنگ جهانی اول انجامید، می‌تواند آغاز جنگ داخلی در عراق باشد. اما دلیل و عامل اصلی این جنگ مساله دیگری است. در واقع آغاز جنگ داخلی در عراق در حمله آمریکا به این کشور و فعالیت‌های آگاهانه دولت آمریکا برای تشدید اختلافات قومی در عراق ریشه دارد. آمریکا سعی دارد با تشدید این اختلافات از تشکیل دولت عراق به رهبری شورای عالی انقلاب اسلامی ممانعت به عمل آورد. مردم جهان باید هوشیار باشند که اگر فجایع اخیر عراق جنگ داخلی به دنبال نداشته باشد، وقایع آتی حتماً باعث بروز این جنگ می‌شود.

کشتار غیرنظامیان عراقی در شهر حدیثه و رسوایی ابوغریب از جمله اخباری هستند که به دلیل وجود تصاویر و نوارهای ویدئویی غیر قابل انکار، هر از گاهی به رسانه‌های خبری آمریکا راه پیدا می‌کنند. در این گونه موارد دولت آمریکا سریعاً واکنش نشان می‌دهد که البته چگونگی این واکنش‌ها عمدتاً قابل پیش‌بینی است.

نخست مقامات آمریکایی موضوع را مبهم جلوه می‌دهند و یا روی آن سرپوش می‌گذارند. سپس تعدادی افراد که از آنان به عنوان انسان‌های بد یاد می‌شود مقصر، معرفی می‌شوند. آنگاه اعلام می‌شود که برای پی بردن به حقیقت و دست یابی به نتیجه، وقت و زمان لازم است و نباید زود نتیجه‌گیری کرد که این سوء رفتار از جانب افسران ارشد بوده است. سرانجام این فجایع با طی روندی از پیش تعیین شده، به فراموشی سپرده می‌شود. به این ترتیب که تحقیق درباره جنایات اتفاق افتاده به عهده ارتش گذاشته می‌شود و در اغلب موارد ارتش خود را تبرئه می‌کند. به این ترتیب پرونده جنایات نیروهای ارتش بدون رسیدگی بسته می‌شود.

عملکرد ارتش آمریکا در قبال افشای اخبار جنایات نیروهای خود از چارچوب خاصی تبعیت می‌کند. در واقع مقامات ارتش آمریکا با توسل به رسانه‌های مجیزگو و ناآگاهی مردم، به راحتی رفتار و جنایات غیرانسانی خود را توجیه می‌کنند و تحقیق و بررسی درباره‌ی وقایع مربوط به خود را آنقدر به تعویق می‌اندازد تا تحریف افکار عمومی به آسانی میسر شود. در میان رفتارهای نادرست نیروهای آمریکایی در عراق آنچه بیش از دیگر رفتارها مورد انتقاد می‌باشد، جنایات و وحشی‌گری‌هایی است که به نام گسترش آزادی و دیموکراسی علیه غیرنظامیان و مردم عادی این کشور انجام می‌گیرند. لازم به ذکر است اکنون آمریکا در عراق به جنگ با غیرنظامیان مشغول است و حتا در مبارزات خود برای سرکوب شورش‌ها و خرابکاری‌ها، به دنبال تمایز مردم از گروه‌های خرابکار نیست. برخی از پزشکان عراقی اعلام کرده‌اند حوادث غیرانسانی بسیاری در عراق از سوی نیروهای آمریکایی به وقوع پیوسته و بر روی آنها سرپوش گذاشته شده است.

این پزشکان خواستار رسیدگی به چنین وقایعی شده‌اند. نظامیان آمریکایی علاوه بر قتل دسته جمعی مردم عراق به اقدامات غیرانسانی دیگر از جمله بمباران شهرها و روستاهای این کشور که از جمعیت بالایی برخوردار هستند نیز می‌پردازند. در این دیموکراسی آمریکایی هزاران فرد بی‌گناه کشته و زخمی می‌شوند، اما ارتش آمریکا در پایان اعلام می‌دارد هدف نیروهای آمریکایی کشتن افراد خرابکار بوده است. بر روی تمامی این اقدامات و جنایات غیرانسانی با دورویی تمام سرپوش گذاشته می‌شود. آیا دولت آمریکا و بخصوص بوش با توسل به آنچه فرماندهی کل نیروهای مسلح می‌نامندش، اجازه انجام چنین اقداماتی را دارد؟ رسانه‌های آمریکا در توجیه عملکرد ارتش چنان با دورویی رفتار می‌کنند که کسی به خود اجازه انتقاد از ارتش آمریکا را نمی‌دهد. در تکذیب ایده افرادی که عقیده دارند اکثر نیروهای ارتش آمریکا افرادی درستکار هستند و تنها عده معدودی به اعمال غیرانسانی روی می‌آورند، باید گفت همنشینی با افراد بد، حتا با اخلاق‌ترین سربازان آمریکایی را نیز به سوی اعمال شیطانی سوق داده است. در واقع باید گفت تمام افرادی که به نوعی در جنگ عراق شرکت داشته‌اند، در جنایات ارتش آمریکا سهیم هستند. در این میان گناه راننده‌ای که مسوول حمل تدارکات به عراق است با گناه سربازی که به یک کودک شلیک می‌کند، برابر است. جنایات نیروی آمریکایی در عراق نشان داد، آموزش‌های اخلاقی به سربازان نظیر امتناع از قتل غیرنظامیان کاملاً بی‌نتیجه است. اعزام فرماندهان ارتش به عراق برای ایراد سخنرانی‌های اخلاقی، اقدامی مضحک به نظر می‌رسد. چرا که سربازان با شرکت در این جنگ نامشروع، عملاً اصول اخلاقی و انسانی خود را زیر سوال برده‌اند. درست است جورج بوش دستور آغاز جنگ را صادر کرد، اما سربازان می‌توانستند با سرپیچی از این دستور خود را آلوده‌ی جنایات این جنگ نکنند. در واقع تمام افرادی که در این جنگ شرکت کرده‌اند، اصول اخلاقی و انسانی را زیر پا گذاشته‌اند. مشکل جنگ عراق و افغانستان حضور عده‌ای انسان جنایت کار نیست، بلکه مشکل ماهیت این جنگ‌هاست که کاملاً نامشروع و غیرقانونی هستند. ماهیت غیرانسانی این جنگ‌ها باعث می‌شود حتا با اخلاق‌ترین سربازان نیز دست به اقدامات ضد انسانی بزنند. انسان برای این که بتواند ماهیت انسانی و اصول اخلاقی خود را حفظ نماید، باید از شرکت آگاهانه در اقدامات غیرانسانی و حمایت از چنین اعمالی، خودداری کند. از روزهای آغازین جنگ عراق، مقامات پنتاگون برای حفظ اعتبار و آبروی خود از اشاعه اطلاعات نادرست و کذب به عنوان اصلی‌ترین حربه خود در این جنگ استفاده کردند.

مهمترین قربانیان این حربه نیز مردم و رسانه‌های گروهی آمریکا بودند که به خوبی از این واقعیت آگاه هستند. اما رسانه‌های مهم آمریکا (که از اهداف واقعی دولت برای اشاعه اطلاعات کذب از سوی خبرنگاران و روزنامه‌نگاران آگاهی کامل نداشتند)، همچنان از بیان این واقعیت که اشاعه اطلاعات دروغین هنوز یکی از سیاست‌های اصلی دولت آمریکا و ایادی و رسانه‌های جیره‌خوار آن به شمار می‌رود، خودداری می‌کنند. ارتش آمریکا به دنبال یافتن راهی آسان برای دستیابی به اهداف خود و اشاعه هر چه بیشتر اطلاعات و اخبار کذب درباره جنگ عراق، به طور موقت یک ایستگاه رادیویی عربی در نزدیکی بغداد تأسیس کرد و خبرنگاران و روزنامه‌نگاران عربی را احیر کرد. در عین حال میلیون‌ها اعلامیه در کشور عراق و بین مردم خسته از دیکتاتوری صدام پخش شد. در این اعلامیه‌ها از مردم عراق خواسته می‌شد در صورتی که به دنبال آینده‌ای بهتر برای فرزندان خود و استقرار آزادی و دیموکراسی و پایان دادن به رنج و عذاب خود هستند، تسلیم نیروهای آمریکایی شوند. در حالی که سه سال پس از حمله آمریکا به عراق دستیابی به امکانات اولیه زندگی همانند برق و آب از دغدغه‌های اصلی مردم این کشور به شمار می‌رفت، اصحاب رسانه‌های آمریکا به طور پنهانی، اما کاملاً رسمی ایستگاه تلویزیونی عراق را که در خدمت حزب بعث بود در عرض چند هفته تغییر داده و به خدمت تبلیغات آمریکایی درآوردند.

مقامات ارتش آمریکا اشاعه اخبار و اطلاعات ساختگی را یکی از تاکتیک‌های قابل توجه هر جنگی تلقی می‌کنند و مدعی هستند این تاکتیک در جنگ عراق بسیار مفید بوده است. در حالی که باید گفت استفاده از این حربه نه تنها باعث پایان دادن به جنگ نشد، بلکه با پنهان‌کاری و اشاعه اطلاعات غلط، مدت این جنگ را طولانی‌تر کرد. ارتش آمریکا حتی درباره شمار کشته‌شدگان سربازان آمریکایی نیز به این حربه متوسل شد و آمار کشته‌شدگان و زخمی‌ها را کمتر از میزان واقعی اعلام کرد.

با بررسی دقیق تبعات منفی ماجراجویی‌های ارتش آمریکا و سیاست‌های نادرست بوش در عراق می‌توان به خوبی فهمید که زمان شفافیت و صداقت در اطلاع‌رسانی وقایع این جنگ فرا رسیده است و نیاز به ارائه اطلاعات درست در این زمینه، بیش از گذشته احساس می‌شود. علاوه بر این دیگر در عراق دشمنی وجود ندارد که آمریکا به بهانه غافل‌گیر کردنش به اشاعه اطلاعات نادرست و کتمان حقایق بپردازد. صدام حسین در حبس به سر می‌برد و نیروهای مقاومت و به اصطلاح آمریکایی‌ها، شورشیان، دیگر فرماندهی واحدی ندارند. بنابراین بیش از این به دروغ‌پردازی رسانه‌ای و آنچه پنتاگون تاکتیک جنگی می‌نامد، نیازی نیست و این تاکتیک دیگر تاثیری نخواهد داشت. بعلاوه، مبارزات تبلیغاتی و دروغ‌پردازی‌های پنتاگون نمی‌تواند مردم عراق را که از سال ۱۹۹۱ در اثر تحریم آمریکا به شدت در عذاب بوده‌اند، فریب دهد. طبق آمارهای موجود، این تحریم‌ها به کشته شدن یک میلیون عراقی منجر شده است که اکثر آنها را کودکان بیگناه تشکیل می‌دهند. قتل عام روزانه، شکنجه و جنایاتی از قبیل فاجعه حدیثه از دیگر دلایل بی‌فایده بودن تبلیغات دروغ رسانه‌های پنتاگون در عراق است. بنابراین باید گفت تبلیغات دولت آمریکا که با کمک رسانه‌های به اصطلاح مستقل و آزاد این کشور صورت می‌گیرد، تنها یک هدف اصلی دارد و آن نیز مردم آمریکا است.

چرا که بدون تأیید و حمایت مردم آمریکا، ماجراجویی‌های ارتش این کشور بار عظیم مالی و اقتصادی بر دولت تحمیل خواهد کرد و علاوه بر آن مخالفت‌های گسترده‌ای را به دنبال خواهد داشت. این امر نظام سیاسی آمریکا را به شدت دچار بحران خواهد کرد. پنتاگون از مرگ زرقاوی، رهبر القاعده در عراق نیز استفاده و آن را دستاویزی برای توجیه جنگ عراق قلمداد کرد. دولت بوش و حزب جمهوریخواه که به شدت محبوبیت و اعتبار خود را در داخل کشور از دست داده بودند برای بهبود وجهه خود و واقعه بی‌اهمیتی چون مرگ زرقاوی را بزرگترین نقطه‌ی عطف جنگ عراق تلقی کردند و با تبعات وسیع رسانه‌ای پیرامون این موضوع به پیروزی در انتخابات آتی مجلس دل بستند. از دیگر تبلیغات پنتاگون که صرفاً برای توجیه جنایات آمریکا در عراق طراحی شده‌اند می‌توان به بزرگنمایی وقایعی چون دیدار غیرمنتظره بوش از عراق، اعلام آموزش نیروهای ارتش و پلیس عراقی از سوی نیروهای آمریکایی برای مقابله با شورشیان این کشور، اظهارات دولت عراق مبنی بر پایان فعالیت القاعده در این کشور، فراخوان صلح ملی و آزادی تعداد اندکی از زندانیان و ملاقات بوش با مشاوران خود در کمپ دیوید برای یافتن راه حل پایان بحران عراق، اشاره کرد.

با بررسی دقیق این وقایع می‌توان به وضوح فهمید که هدف پنتاگون از بزرگنمایی چنین مسائلی فقط بهبود وجهه دولت بوش است. باید پرسید اگر واقعاً مرگ زرقاوی نقطه عطفی در تاریخ جنگ عراق به شمار می‌رود چرا هنوز شورش‌ها و مقاومت‌ها ادامه دارد. اگر واقعاً زرقاوی عامل تروریسم در عراق بود چرا هنوز روزانه چندین انفجار در این کشور رخ می‌دهد، اجساد شکنجه شده در خیابان‌ها رها می‌شوند، مبارزات مسلحانه مرگ‌عده‌ی کثیری را به دنبال دارد و شبه‌نظامیان بیشمار روزانه تحت عناوین و اسامی مختلف پا به عرصه می‌گذارند؟ مرگ زرقاوی و حتی تشکیل دولت جدید عراق و تکمیل کابینه نیز در وضعیت بحرانی عراق تغییری ایجاد نکرد. هم تبلیغات پنتاگون و اشاعه اطلاعات و اخبار دروغ که پیش از آغاز جنگ عراق برای توجیه حمله آمریکا به این کشور استفاده می‌شد، هم اکنون به شکلی گسترده‌تر برای بهبود حیثیت سیاسی دولت بوش و حزب جمهوریخواه به کار برده می‌شود. این حربه هم اکنون به مبارزه‌ای تبلیغاتی تبدیل شده که کاملاً بر مبنای دروغ‌پردازی و عوام‌فریبی حرکت می‌کند.

بنابراین باید گفت تنها مسأله‌ای که تغییر پیدا کرده این است که دولت و رسانه‌های آمریکا تصمیم گرفته‌اند این بار برای دستیابی به اهداف سیاسی داخلی خود به دروغ‌پردازی و اشاعه اطلاعات نادرست پردازند. این بار شایعات و دروغ‌پردازی‌ها درباره عراق و منطقه امن منتشر نمی‌شوند بلکه هدف تبلیغات رسانه‌های کنگره و سیاستمداران ناراضی آن است.

شکست اقتصادی و نظامی



زیر خورشید سحرگهان پاییزی
ای بهار رفته از خاطر ! من آن مرداب خاموشم
آب بی لبخند حزن آلوده ی افتاده از جوشم
در دل من ، برگ های مرده ی ایام می پوسند
هیچ کس در ماتم اینان نمی گرید
باد هم اینجا می نالد
عشق من این دختر کولی
در میان بیشه های ساحل مرداب خوابیده ست
در فضای سرد خوابش، برگ های سبز
زرد می گردند و می افتند و می پوسند
هیچ کس اینجا نمی گرید
باد هم اینجا نمی نالد
زیر باران شبانگهان پاییزی
در دل مرداب خاموش غریب من
آفتاب روزهای دور می میرد
آه ، ای چشم عزیز آشنای من
همچنان فانوس دریای خیالم باش. نادرپور

امریکایی‌ها سالانه ۴۵۰ میلیارد دلار بودجه صرف امور دفاعی می‌کنند که تقریباً معادل بودجه نظامی کل کشورهای دنیا است با این حال مخارج نظامی نجومی ما قادر به کنترل مشت‌های عرب در گوشه‌های این دنیا نیست. ارتش قدرتمند و پر ابهت ما می‌تواند دنیا را نابود کند اما قادر به مهار کردن چند افراطی که در مسیر امریکایی‌ها بمب کار می‌گذارند و در حال تبدیل شدن به شورشی تمام عیار هستند، نمی‌باشند. ما پر هزینه‌ترین و قدرتمندترین ارتش دنیا را در اختیار داریم اما آیا این ارتش می‌تواند کاری انجام دهد؟

در حالی که با قطار سریع‌السیر در حال عبور از آلمان هستیم، این کشور امن و مرفه را با آمریکا مقایسه می‌کنم. در اینجا شهرهای ویران، کارخانه‌های تعطیل شده، افراد بی‌خانمان و گروه‌های جنایتکار وجود ندارد و نیز مردمی که رئیس‌جمهوری نادان را برگزینند. آلمان پیشرفت کرده اما این پیشرفت مرهون عبرت گرفتن از اشتباهات عظیمش در گذشته بوده است. امروز آلمان پاداش درس گرفتن از تاریخ را می‌گیرد.

اما آمریکا در حال پسرفت است و از عبرت گرفتن از گذشته زشتش امتناع می‌کند، از این رو امروزه در آشوب زشت دیگری گرفتار شده است. فاجعه عراق کاملاً قابل پیش‌بینی بود، می‌شد از آن اجتناب کرد اگر امریکاییان به خصوص جرج بوش و همپالکی‌هایش به تاریخ احترام می‌گذاشتند. اما بوش تاریخ را دوست ندارد. تاریخ محدود کننده است، تاریخ از محدودیت‌ها می‌گوید. در حالی که نیروهای ما در ویتنام شالیزاها را می‌سوزاندند، هدف حمله ویتنامی‌ها از جنگل قرار می‌گرفتند. ما جنگل‌ها می‌سوزانیم و آنها از شالیزاها به ما حمله می‌کردند. ما هم شالیزاها و هم جنگل‌ها را نابود می‌کردیم و آنها از دهکده‌ها به ما حمله می‌کردند. ما دهکده‌ها را با خاک یکسان

می‌کردیم و آنها از شهرها به ما حمله می‌کردند. هنگامی که ما تجمع می‌کردیم، آنها پراکنده می‌شدند؛ وقتی ما متفرق می‌شدیم، آنها دوباره یکپارچه می‌شدند و حمله می‌کردند. استراتژی آمریکا، ارتش ما را به مسابقه با ویتنامی‌ها کشانده بود و اغلب در جایی که دشمن حضور نداشت - و زمانی می‌فهمیدیم که در دام آنها گرفتار شده بودیم. سرانجام مستهک و خسته تسلیم شدیم و ویتنام را رها کردیم.

آیا آمریکا از ویتنام درسی آموخت؟ آیا ارتش تغییر کرد؟

از دیدگاه رسانه‌های گروهی مهم‌ترین درس جنگ ویتنام این است که آمریکایی‌ها نباید به روی سربازانشان که از جنگ باز می‌گردند، تف بیاندازند، درسی کاذب چرا که آمریکاییان هیچگاه به آن توجهی نمی‌کنند. از سوی دیگر، از این درس غفلت کردیم که عبرت‌های تاریخی در همه جای آمریکا مشهودند اما کسی به آنها توجهی نمی‌کند. رسانه‌های آمریکا نیز تاریخ را دوست ندارند. آموختن عبرت‌های تاریخ مستلزم مطالعه تاریخ است که ابر قدرت آمریکا انجام نمی‌دهد. بنابراین، امروز در عراق، گروه مسلح کوچکی - اما نه ابتدایی - به جنگ نامتقارن روی آورده‌اند و مقابل قدرتمندترین ارتش دنیا ایستاده‌اند. شورشیان عراقی خود را در معرض قدرت آتش عظیم ما قرار نمی‌دهند و جستجوهای آمریکاییان برای یافتن آنان در اغلب موارد شکست خورده‌است. آنها بر قابلیت تحرکت مخفیانه خود تکیه می‌کنند در حالی که آمریکاییان برفناوری پیشرفته تکیه می‌کنند. هنگامی که نیروهای ما حمله می‌کنند، عراقی‌ها پراکنده می‌شوند؛ وقتی نیروهای ما می‌روند، شورشیان باز می‌گردند. مخالفان عراقی به شیوه ما نمی‌جنگند و ارتش آمریکا نیز نمی‌خواهد به شیوه آنان بجنگد. نتیجه بن بست است. اما در بن بست نظامی، این ارتش کشور اشغالگر است که تقریباً همیشه شکست می‌خورد.

آمریکا که تمایلی به تحمل خسارات مالی و جانی جنگ ندارد - که هر دو برای ارتش پر هزینه و سربازان مدرن و آسیب‌پذیر ما عظیم بوده‌اند - سرانجام به این بن بست خاتمه خواهد داد. اما عراقی‌ها باقی خواهند ماند، آنجا کشور آنهاست، نه کشور ما و دولت دست نشانده و نامشروعی که آمریکا بر سر کار آورد، به زودی همچون خانه‌ای پوشالی فروخواهد ریخت. همه این وقایع در تاریخ نوشته شده است. تاریخی که ابر قدرت‌ها از خواندن آن ابا دارند. پس از شکست ما در ویتنام، شوروی به افغانستان حمله کرد تا شکست بخورد. هم اکنون ما نیز در نیمه راه شکست در عراق و احتمالاً افغانستان هستیم. ارتش‌های ابر قدرت‌ها در شیوه جنگیدن خود تغییری ایجاد نمی‌کنند حتی زمانی که شکست می‌خورند. حقیقت تلخی که آمریکایی‌ها با آن مواجه نمی‌شوند و رسانه‌ها تمایلی به پرداختن به آن ندارند این است که اگرچه ما هزینه هنگفتی صرف ارتشمان کرده‌ایم، اگرچه ارتش ما از پیچیده‌ترین و پیشرفته‌ترین و گران‌ترین جنگ افزارها در دنیا برخوردار است، اگرچه نیروهای ما ماهرترین هستند، اما ارتش ما در جنگی‌های فعلی اقتضاح عمل کرده است.

اسامه بن لادن و همقطاران آزاده در افغانستان و پاکستان جولان می‌دهند. نظم و امنیت در عراق مستقر نشده و کشور در هرج و مرج کامل قرار داد. نیروهایی با هزینه اندک و تسلیحات ابتدایی به فرماندهان ما حقه می‌زنند، به شیوه‌ای می‌جنگند که نیروهای ما نمی‌توانند، شیوه‌هایی که فرماندهان مغرور و پر نخوت ما از آن ابا دارند؛ و هنگامی که شکست ما رقم خورد، وقتی نیروهایمان شکست خورده به خانه بازگشتند، ژنرال‌های ما دوباره مانند زمان پس از ویتنام تقصیر را به گردن «تظاهرکنندگان ضد جنگ خائن»، «رسانه‌های مستقل» و «سیاستمداران مخالف» می‌اندازند اما هیچگاه خود را به خاطر فریب خوردن مقصر نمی‌دانند.

البته ارتش آمریکا تغییرات اندکی در استراتژی جنگ خود داده است. مدتی اصطلاح «عملیات ویژه» کلماتی کلیدی بودند اما برای نیروهایی که در صحنه جنگ می‌جنگند، همه جنگ‌ها عملیات ویژه هستند. هنگامی که ما حرف می‌زنیم، آنها می‌جنگند. پنتاگون تغییراتی در آموزش سربازان ایجاد کرده اما هیچ تغییری در «شیوه جنگ» رخ نداده است. دشمنان به راحتی بر شیوه‌های جنگی سنتی ما غلبه می‌کنند - البته صدام حسین در جنگ خلیج فارس نتوانست اما دنیا شاهد کشتار بود و این درس را گرفت که دیگر مقابل نیروهای آمریکا، به آن شیوه نجنگد. تجهیزات جدید و گران‌تر و پیشرفته‌تری از سوی شرکت‌های اسلحه سازی عرضه شده اما این تجهیزات برای جنگ‌های نامتعارف امروزی مضحک هستند.

ما بمب افکن‌های دوصد و پنجاه میلیون دلاری B-1 داریم که در کانزاس خاک می‌خورند اما سربازانمان در عراق ساده‌ترین پوشش زرهی برای وسایل نقلیه‌شان در اختیار ندارند. لشکر دهم ما در افغانستان که آمادگی جنگ در نقاط کوهستانی را نداشت، از کار افتاد و زمین گیر شد. سربازان در عراق می‌گویند نمی‌دانند چگونه در جنگی که مرزها و دشمن آن مشخص نیست پیروز شوند و فرماندهانشان می‌گویند بجنگید و آمریکاییان می‌پرسند چرا سربازانمان کشته می‌شوند؟ و واشینگتن پاسخی ندارد.

هنگامی که آمریکا سرانجام از عراق خارج شود - پس از کشتار هزاران نفر مردم بی‌گناه، پس از این که مطمئن شدیم کشور به سمت جنگ داخلی ویرانگری سوق یافته و پس از این که در دنیا بدنام شدیم - آمریکایی‌ها این حقایق تلخ را فراموش می‌کنند همانطور که حقایق تلخ ویتنام را فراموش کردند و رسانه‌ها به سمت پرداختن به فاجعه دیگری در دنیا که اجتناب از آن کاملاً میسر است هجوم می‌برند و ارتش آمریکا دوباره بهترین سربازان دنیا را تربیت می‌کند و آنها را با گران‌ترین جنگ افزارها تجهیز می‌کند و ژنرال‌ها شروع به طرح‌ریزی اشغال کشوری

دیگر می‌کنند. و اشتباهات وحشتناک آلمانی‌ها و درس‌های عبرتی را که از این اشتباهات گرفتند همگان در تاریخ می‌خوانند.

شاید همه ما، سیاستمداران، ژنرال‌ها و شهروندان عادی لازم باشد سفری به آلمان کنیم و ببینیم که آلمان در چه وضعیتی است. ابر قدرت آمریکا کی می‌خواهد درس عبرت بگیرد؟

راندولف هولهورت نویسنده و روزنامه‌نگار حوزه اقتصادی آمریکا نوشته است: انتشار گزارش مالی دولت آمریکا و مجموعه حسابهای سال مالی ۲۰۰۶ نشان می‌دهد برخلاف آنچه که دولت بوش به همه گفته بود رقم کسری بودجه نه ۲۴۷ میلیارد و ۷۰۰ میلیون دلار بلکه ۴۴۹ میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار است.

وی در مقاله‌ای که با عنوان دولت ورشکسته آمریکا روز جمعه در برخی سایت‌های اینترنتی آمریکا منتشر کرد، نوشت: طبق معمول دولت فدرال سعی داشت تا خبرهای بد را سرپوش بگذارد.

به نوشته هولهورت، اگر مردم دقیقا می‌دانستند که وضعیت مالی دولت تا چه حد خراب است در خیابانها تظاهرات می‌کردند. اکثر شرکتهای تجاری سعی می‌کنند هزینه‌های خود را بیشتر نشان دهند و به همین طریق دولت هم سعی کرده که هزینه‌های بیمه‌های درمان و حقوق بازنشستگی را بیشتر از آنچه که بوده نشان دهند. در اوراق منتشر شده تنها هزینه‌ها را نشان داده‌اند و از هزینه‌های بعدی که دولت تعهد کرده پرداخت کند اثری نیست. ۱۰ سال قبل کنگره به دولت دستور داد تا اوراق حسابداری دولت بر اساس حسابداری صحیح باشد. امسال اداره حسابرسی دولت گزارش حسابداری دولت را امضا نکرده و آن را مغایر با دستورالعمل ذکر شده دانسته است. دیوید واکر رئیس اداره حسابرسی دولت گفت که ۵۳ درصد دارایی‌های دولت در نهادهایی است که حسابرسی دقیق آن میسر نیست که یکی از مهمترین آنها وزارت دفاع است.

وی تصریح کرد که قادر به اظهار نظر در مورد این گزارش نیست.

واکر گفت در حالی که قروض ملی آمریکا هشت تریلیون و ۵۰۰ میلیارد دلار است بدهی‌های دیگر دولت که باید برای بیمه‌های اجتماعی و سایر تعهدات دیگر پرداخت شوند تقریبا چهار برابر کل سود ناخالص ملی یعنی ۵۰ تریلیون دلار است.

رشد اقتصادی مشکل را حل نمی‌کند چرا که حداقل سه سال است که رشد اقتصادی خوب بوده ولی بدهی آمریکا بیشتر هم شده است. پایین بردن سطح زندگی مردم، افزایش مالیات و کاهش مزایا می‌تواند کمی تغییر در آن ایجاد کند ولی قادر به جبران ۵۰ تریلیون دلار نیست. دولت بوش می‌تواند اسکناس چاپ کند ولی آن هم تورم ایجاد می‌کند و سطح زندگی را بیشتر پایین می‌برد و کشورهای دیگر از دلار به عنوان ارز ذخیره استفاده نمی‌کنند. تصویر کلی خوب نیست. نسلی که پس از جنگ جهانی دوم بدنیا آمده‌اند رو به بازنشستگی می‌روند و بودجه بیمه‌های درمانی سالمندان و مستمندان افزایش خواهد یافت.

پولی که قرار بود برای بازنشستگی این نسل تهیه شود قبلا خرج شده است.

امیرکا سالانه صدها میلیارد دلار به چین، جاپان و سایر کشورها بهره می‌دهد تا قرض ناشی از جنگهای عراق و افغانستان را بپردازد. بی‌ثباتی اقتصادی در کشور روز به روز بدتر می‌شود و عده کمی از سران و اشنگتن حاضر به روبرو شدن با این مشکل هستند. چگونه آمریکا می‌تواند به عنوان قدرت جهان باشد در حالی که به بقیه جهان بدهکار است، چگونه آمریکا می‌تواند به تعهدات داخلی خود عمل کند در حالی که سیستم مالیاتی فعلی را دارد و چگونه آمریکا می‌تواند ولخرجی کند و بعدا فرزندان و نوه‌های این نسل بهای آن را بپردازند! این‌ها سوالاتی هستند که دولت بوش باید پاسخ آنها را بدهد.

ادامه دارد